

خلبانان اسرائیلی با بیدارباش صبحگاهی به سرعت سوار بر جنگنده‌های خود شدند. حداقل سه ساعت از گشت‌زنی ایوب گذشته بود اما رادارهای مراقب یگان‌های دریایی کشورهای غربی و نیروهای اسرائیل در خشکی و دریا نتوانسته بودند حضور آن را تشخیص دهند



رژیم اسرائیل طی سال‌ها و به خصوص بعد از جنگ ۳۳ روزه، مدام سعی در ارتقای سطح سیستم‌های راداری خود داشت تا آن که امنیت نقاط استراتژیک خود را تأمین کرده باشد و علاوه بر این، قطعنامه ۱۷۰۱ حصار از ناوگان‌های خارجی را برای کنترل بیشتر ایجاد کرده بود اما ایوب تمام این حصارها را رد کرد تا نگاه مقاومت را به کیلومترها آن سوی مرزها بکشد



جزئیاتی درباره عملیات ۱۶ اکتبر پهپاد حزب الله و تبعاتش برای تل‌آویو

اضطراب دیمونا زیربال‌های ایوب ایرانی

سید رحیم نعمتی

«خروج ماز جنوب لبنان عقب‌نشینی و تاکتیک نبود بلکه فرار از این منطقه بود نه کمتر نه بیشتر». این جمله اقراری مختصر و صریح از سرهنگ نوام بن تسفی در مورد چگونگی خروج نیروهای صهیونیست از جنوب لبنان است. او به مدت چهار سال فرماندهی نیروهای مستقر در منطقه غربی جنوب لبنان را به عهده داشت و به این صورت خاطره تلخ خود را از خروج نیروهایش از جنوب لبنان در بیست و پنجم ۲۰۰۰ یاد کرد اما این تنها خاطره تلخ افرادی نظیر او از جبهه مقاومت نیست زیرا جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ معروف به جنگ تموز و ۲۲ روزه ۲۰۰۸-۲۰۰۹ غزه خاطرات تلخ دیگری برای اسرائیلی‌ها رقم زد. دهه نخست از هزاره سوم برای رژیم اسرائیل با این خاطرات رقم خورد اما کمتر کسی در ابتدای دهه دوم فکر می‌کرد که مقاومت بال‌های خود را در عمق استراتژیک این رژیم خواهد گشود.

■ قطعنامه ناکام

وقتی که رژیم اسرائیل جنگ ۳۳ روزه را با حملات جنگنده‌های خود شروع می‌کرد، تصور این را داشت که خواهد توانست همانند تجاوز ۱۹۸۲ به راحتی تابیروت پیش برود، اما مقاومت، نیروهای سر تا پا مسلح را در همان گام‌های نخست زمینگیر کرد. رژیم اسرائیل به زودی دریافت که این بار وضعیت به نحوی کامل تفاوت دارد و نه تنها نمی‌تواند همانند گذشته طی چند روز به پیروزی دست بیابد بلکه باید خود را آماده شکستی سنگین کند. تنها امید این رژیم در خروجی قابل قبول از باتلاق خودساخته بود که امریکا به عنوان اصلی‌ترین حامی آن زمینه چنین خروجی را در شورای امنیت فراهم کرد. امریکا قطعنامه ۱۷۰۱ را به منظور دستیابی به دو هدف به تصویب شورای امنیت سازمان ملل رساند؛ هدف نخست کمک به اسرائیل برای خروج از جنگ ۳۳ روزه بود تا آن که چنین وانمود شود نیروهای آن به درخواست شورای امنیت از جنوب لبنان خارج شده‌اند. هدف دوم امریکا ایجاد شرایطی بود تا آن که راه‌های کمک به مقاومت بسته شود که این هدف را در بندهای ۸ و ۱۵ از بخش اجرایی قطعنامه تأمین کرد. امریکا و برخی کشورهای دیگر نظیر آلمان به بهانه این بندها

۱۶ نتوانستند حتی با استفاده از موشک پیتون ۴ «Python IV» به عنوان پیشرفته‌ترین موشک هوا به هوا آن را به راحتی سرنگون کنند. به همین دلیل بود که خلبانان اف ۱۶ در دومین حمله مجبور شدند آن قدر به ایوب نزدیک شوند که از اصابت موشک مطمئن شوند. ارتش اسرائیل بعد از سرنگونی با انتشار فیلمی کوتاه از چگونگی سرنگونی ایوب، برای یافتن بقایای آن کل منطقه را نظامی اعلام کرد. اویتال لیبوویچ، سخنگوی ارتش اسرائیل، در مورد آنچه پیش آمده بود تنها به بیان جملاتی کوتاه و کلی اکتفا کرد چرا که نه او و نه فرماندهانش بیش از این چیزی در مورد ایوب نمی‌دانستند و با ایجاد فضای سانسور خبری حتی قصد داشتند مانع بازدید خبرنگاران از اجزای ایوب شوند. دلیل امر بیشتر حکایت از سردرگمی آنان داشت.

■ اطلاعات ایوب مقاومت

نصرا الله معلوم کرد که پهپاد متعلق به مقاومت است و به یاد شهید مقاومت حسین ایوب نامگذاری شده؛ بر او نقش مؤثری در رمانداری قدرت هوایی حزب الله داشت. پرواز ۳۸۸ کیلومتری ایوب دیگر نکته‌ای بود که نصرا الله خبر داد که در طی آن، ایوب توانست بر فراز مناطق حساس نظامی و اقتصادی رژیم اسرائیل پرواز کند تا آن که در عمق ۱۰۰ کیلومتری این رژیم تأسیسات حساس اتمی دیمونا را زیر نظر بگیرد. دوربین‌های ایوب در طی این مسیر تصویر خود را به مقاومت ارسال کرده بود و سران تل‌آویو با سخنان نصرا الله در یافتند که جبهه مقاومت با ایوب خود توانسته اطلاعات حساسی را جمع‌آوری کند. اطلاعاتی که تا آن موقع سعی تمام در کتمان کردن آنها داشت. افشای این نکته از سوی نصرا الله نخستین چالش جدی را برای آنها ایجاد کرد. رژیم اسرائیل در طی سال‌ها و به خصوص بعد از جنگ ۳۳ روزه، مدام سعی در ارتقای سطح سیستم‌های راداری خود داشت تا آن که امنیت نقاط استراتژیک خود را تأمین کرده باشد و علاوه بر این، قطعنامه ۱۷۰۱ حصار از ناوگان‌های خارجی را برای کنترل بیشتر ایجاد کرده بود اما ایوب تمام این حصارها را رد کرد تا نگاه مقاومت را به کیلومترها آن سوی مرزها بکشد. هر چند که سران تل‌آویو سعی در سکوت معناداری در قبال شکست حصار امنیتی خود داشتند اما این موضوع چیزی نبود که از دید دیگر صهیونیست‌ها مخفی بماند و نگرانی آنها را ایجاد نکند. تارنمای اسرائیلی دیفنس در تحلیلی از عملیات ایوب به تأسیسات گازی اسرائیل در دریای مدیترانه توجه کرد و با ابراز نگرانی در مورد امنیت تأسیسات و ذخایر گازی رژیم اسرائیل در این حوزه نوشت: بعد از حادثه اخیر، تأسیسات گازی اسرائیل در دریای مدیترانه امنیت ندارد. این نتیجه‌گیری دیفنس از نتایج بدیهی عملیات ایوب است زیرا وقتی که دیمونا با آن همه کنترل امنیتی مصون از ایوب نماند، دیگر معلوم است که تأسیسات گازی دریای مدیترانه به طور کامل آسیب پذیر است. روزنامه مشهور صهیونیستی هآرتز قضیه را عمیق‌تر از دیفنس مورد توجه قرار داد و در تحلیلی با عنوان مقصود واقعی پهپاد حزب الله، به برداشتن گام‌های فوق‌العاده ایران و حزب الله در استفاده از برندهای کوچک با پروازی آرام و در سطح پایین برداشته‌اند که برای مهارت اکتشافی طراحی شده است. به اقرار هآرتز، این برنده همچون کامی‌کازهای ژاپنی هستند که می‌توانند آینه‌های از حمله به راکتور دیمونا و بازگشت به مقر خود را ترسیم کنند. ■

بود که گشت‌زنی دریایی خود را در دریای مدیترانه شروع کردند و با کمک سیستم راداری سعی داشتند هر تحرکی را زیر نظر داشته باشند. این تمهیدات در نظر گرفته شد تا آن که با تمسک به این قطعنامه فضای تحرک از مقاومت گرفته شود اما ایوب در صبحگاه ۱۶ اکتبر ۲۰۱۲ به پرواز درآمد تا ثابت کند که تمام این تمهیدات و تجهیزات پیشرفته تجسس نمی‌تواند مانعی بر سر راه مقاومت ایجاد کند.

■ بیدارباش صبحگاهی

خلبانان اسرائیلی با بیدارباش صبحگاهی به سرعت سوار بر جنگنده‌های خود شدند. حداقل سه ساعت از گشت‌زنی ایوب گذشته بود اما رادارهای مراقب یگان‌های دریایی کشورهای غربی و نیروهای اسرائیل در خشکی و دریا نتوانسته بودند حضور آن را تشخیص دهد. علت چه بود؟ علت هر چه بوده این نکته معلوم است که ایوب در ابتدای مأموریت خود کاری شگفت‌انگیز کرد. تارنمای اوایشونیست به صورت تخصصی به موضوعات مربوط به هوانوردی می‌پردازد و در مورد این کار شگفت‌انگیز ایوب نوشت: «پیشرفته یا غیر پیشرفته، این پهپاد قادر به شکستن حریم هوایی‌ای شد که بهترین محافظت ممکن در جهان را دارد و احتمالاً قریب به ۳۳۰ کیلومتر را تا قبل از مورد اصابت قرار گرفتن پیموده بود. از آنجایی که برد آن متجاوز از ۲۰۰ کیلومتر بود یعنی بیش از یک پهپاد تاکتیکی، می‌توان آن را به عنوان یک «MALE» (استقامت طولانی در ارتفاع متوسط) در نظر گرفت. نه یک وسیله تهاجمی اما باز یک وسیله جالب توجه سخت‌افزاری است که می‌توان آن را از روی یک کشتی به راه انداخت».

قضایات این تارنمای تخصصی توانایی نفوذ ایوب به حریم هوایی بالاترین سطح مراقبت راداری را ثابت می‌کند و این چیزی است که از دید متخصصان هوانوردی پوشیده نیست. نیروی هوایی اسرائیل بعد از اطلاع از نفوذ ایوب، دو جنگنده اف ۱۶ را مأمور شکار آن کرد. این مأموریت به معنای انهدام آسان یک پهپاد با موتور ملخی توسط جنگنده‌های پیشرفته اف ۱۶ بود اما آن دو جنگنده نتوانستند به راحتی از پس مأموریت خود برآیند. تحقیقات بعدی معلوم کرد که ایوب مجهز به سیستم ایجاد پارازیت بوده و با آن مسیر موشک‌های جنگنده‌ها را منحرف کرده بود و به همین علت بود که جنگنده‌های اف



حکومت سعودی در همان ماههایی که مردم در کشورهای عربی به خیابانها آمده بودند، قادر بوده آتش این مخالفتها را با پرداخت پول زیاد به شهروندان خود فرو نشاندند. حالی که سایر کشورهای عربی این شرایط را ندارند.



ویژهنامه روزنامه جوان / نوروز ۱۳۹۲

کشمکش داخلی در کشورهای عربی مانند سوریه اجتناب کند. اثرات جنگ عراق در داخل آمریکا قویا اثر گذار باقی مانده است و قابل توجه است که روابط آمریکا و عربستان سعودی در طول همین مدت، با وجود موضع متفاوت در مورد بهار عربی، به همان نزدیکی قبل باقی است. منافع مشترک دو کشور در مسائل استراتژیکی مثل نفت، ایران و مبارزه با تروریسم، مناسبات دو کشور را نگه داشته است. وقتی به سیاست واشنگتن در بحرین توجه می کنیم، به روشنی می بینیم در حالی که عربستان سعودی در سر کوب اعتراضات مردمی برای تغییرات سیاسی، از حکومت بحرین حمایت کرده، واشنگتن در بیشتر موارد سکوت کرده است

به نظر می رسد که سیاستهای آمریکا در قبال سوریه به خاطر حمایت سعودیها از سلفیها (جبهه النصره) بغرنج شده است. در حالی که دولت آمریکا جبهه النصره را در فهرست گروههای تروریستی قرار داده، گزارشهای غیر رسمی نشان می دهد که دولت عربستان از آن به طور گسترده حمایت می کند. در این شرایط، آمریکا چگونه قادر خواهد بود بین رابطه خود با عربستان و منافع خود در سوریه توازن ایجاد کند و با سلفیها در یک جبهه قرار نگیرد؟

با وجود اینکه فکر می کنم افرادی در عربستان وجود دارند که از گروه جبهه النصره حمایت می کنند، اما احساس می کنم رژیم سعودی بیشتر حمایت خود را به سمت جبهه آزاد سوریه کانالیزه می کند. رژیم سعودی



به خوبی عواقب حمایت از حرکتهای جهادی سلفی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ را به یاد دارد. مجدداً عرض می کنم که به نظر می رسد حمایتهایی از جبهه النصره از طرف عربستان سعودی وجود دارد، ولی بعید است که این کمکها مستقیماً از طرف دولت عربستان باشد.

منتقدان می گویند که آمریکا در برخورد با اعتراضات مردم بحرین، استانداردهای دوگانه داشته است و از خود سیاستهای دو گانه نشان می دهد. آیا می پذیرد که منافع امنیتی آمریکا لااقل در برخی موارد، به خصوص در بحرین بر دموکراتیک سازی غلبه کرده؟

بدون شک منافع امنیتی آمریکا بر دموکراتیک سازی غلبه دارد. بحرین بهترین مثال برای این مسئله است. حتی در مصر، حمایتهای آمریکا از دموکراتیک سازی وقتی جدی شد که رژیم مبارک به صورت جدی با اعتراضات مردم رو به رو شد. حمایت طغیان (Revolution) در لیبی (مستقیم و سوریه) غیر مستقیم) منافع فوری امنیتی آمریکا را به خطر نمی اندازد، چون که آمریکا با رژیمهای قذافی یا اسد روابط خوبی نداشت.

عدهای معتقدند که گفت و گوی مستقیم ایران و آمریکا در راستای سیاست تعامل اوباما-ایران، می تواند باعث نگرانی در خانواده سلطنتی عربستان شود، آیا شما با این نظر موافقت می کنید؟ آیا یک توافق ساده بین ۵+۱ و ایران می تواند برای عربستان سعودی نگران کننده باشد؟

من معتقدم که سعودیها از چشم انداز یک «معامله بزرگ» میان ایران و آمریکا نگران هستند. این معامله بزرگ (می تواند) از مسئله هسته ای شروع شود و به مسائل ژئوپلیتیک خلیج فارس گسترش پیدا کند. ولی من معتقد نیستم که چنین معامله بزرگی بین طرفین پا بگیرد. برای ایران و آمریکا رسیدن به یک توافق دوجانبه در مورد برنامه هسته ای دشوار خواهد بود بنابراین به نظر من کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، از یک معامله بزرگ بین ایران و آمریکا نگران خواهند شد ولی بعید است چنین معامله ای انجام بشود. ■



گفت و گو با استاد دانشگاه ورموث و کارشناس همکار شورای روابط خارجی

ثبات شکننده شبه جزیره با تریق دلارهای نفتی

گفت و گو: محسن قتادی

عربستان حدود دو سال است که با اعتراضات داخلی، به خصوص در مناطق نفتی و البته شیعه نشین قطیف دست و پنجه نرم می کند.

این اعتراضات البته به شهرهای دیگر عربستان هم کشیده شده و گزارشهای غیر رسمی نشان می دهد که این اعتراضات خانواده سلطنتی را هم دچار اختلاف کرده است. با این حال، گسترده گی (و البته نه محتوا) اعتراضات در شبه جزیره، با کشورهایمانند مصر، یمن و تونس کمتر قابل مقایسه است. در گفت و گو با گریگوری گاوس، استاد روابط بین الملل دانشگاه ورموث و کارشناس همکار شورای روابط خارجی آمریکا (CFR)، در امریکا تحولات عربستان را به بحث گذاشته ایم. گاوس تاکنون چندین مقاله و کتاب در حوزه خلیج فارس (با تمرکز روی مسائل عربستان) برای مجلات معتبری مانند فارین افرز نوشته است.

جناب گاوس! همان طور که می دانید، اغلب کشورهای جهان عرب طی دو سال گذشته با خیزش مردمی علیه حکومتها مواجه بوده اند. طی همین مدت در عربستان نیز به صورت محدود شاهد این مخالفتها بوده ایم، ولی اعتراضات گسترده ای مثل آن چیزی که در مصر، یمن و تونس رخ داد، در عربستان اتفاق نیفتاده است. چطور می توان این تفاوت را توجیه کرد؟ آیا شرایط به همین منوال ادامه پیدا خواهد کرد؟

به نظر من، مسئله مهمی که عربستان را از دیگر کشورها متفاوت کرده، ثروتی است که از منابع نفتی نصیب عربستان شده است. حکومت سعودی در همان ماههایی که مردم در کشورهای عربی به خیابانها آمده بودند، قادر بوده آتش این مخالفتها را با پرداخت

پول زیاد به شهروندان خود فرو نشاندند، در حالی که سایر کشورهای عربی این شرایط را ندارند. تنها کشوری که از صادر کنندگان بزرگ انرژی در جهان عرب بود و به صورت گسترده درگیر اعتراضات شد، لیبی است که دلیلش این بود که قذافی پول هایش را اعلاانه خرج نکرد، ضمن اینکه در طول همین مدت، نه تنها عربستان سعودی بلکه کشورهایی نظیر الجزایر، عراق، کویت، قطر و امارات متحده هم از بروز اعتراضات گسترده جلوگیری کردند.

یعنی منظورتان این است که تا وقتی دولت عربستان و دیگر کشورهای عربی که نام بردید، به شهروندان خود پول زیاد پرداخت کنند، می توانند جلوی اعتراضات را بگیرند و به عبارت دیگر از بحران مشروعیت بگریزند؟ همانطور که شما هم می دانید، در تونس زمان بن علی هم شاهد اصلاحات دولت بودیم. وضعیت اقتصادی تونس هم خیلی بد نبود، ولی مردم به مخالفت با دولت خود برخاستند.

درست است، حتی می توان به رشد خوب عدد و رقمهای اقتصادی در مصر در سالهای قبل از خیزش مردمی هم اشاره کرد. ولی باید به این نکته نیز توجه کرد که کشورهایی که درگیر اعتراضات شدند، از جمله تونس و مصر هیچ کدام نتوانستند پول زیادی صرف مردمشان بکنند. ولی عربستان این کار را کرد.

به نظر شما، اعتراضات مردم کشورهای عربی در دو سال گذشته، چه تأثیری در روابط بین عربستان سعودی و آمریکا گذاشته است؟ برای مثال، آیا به نظر شما به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر و بازگیری ترکیه به عنوان یک کشور کلیدی در سیاست خاورمیانه ای آمریکا، اهمیت حیاتی عربستان برای آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است؟

به نظر من، اوباما در دوران دوم ریاست جمهوری خود، با توجه به تجربه بدی که از جنگ عراق باقی مانده، به دنبال دوری از درگیری و تنش مستقیم در خاورمیانه است و به طور خاص، می خواهد از



می‌کشند. به نظر من شکاف بسیار بزرگی بین درک عمومی مردم امریکا در مورد ایران و جمهوری اسلامی در ایران وجود دارد. مردم امریکا به درستی سیاست خارجی ایران را درک نمی‌کنند. آنها تصور می‌کنند که حکومت ایران نامشروع است و مردم ایران از آن تنفر دارند و فکر می‌کنند به زودی از لحاظ اقتصادی و سیاسی سقوط خواهد کرد. ما سعی می‌کنیم دید واقعی‌تر و متفاوتی از ایران به مردم امریکا بدهیم و هدف ما این است که امریکا باید جمهوری اسلامی ایران را بپذیرد. درست است که در ایران نظامی کاملاً متفاوت از نظام امریکا برقرار است اما بسیاری از مردم ایران آن را مشروع می‌دانند و از آن حمایت می‌کنند. اختلافات هم بین دو کشور ایران و امریکا وجود دارد که باید به صورت دیپلماتیک حل و فصل شوند. قدم اول در این راه، این است که امریکا باید نظام جمهوری اسلامی ایران، انقلاب ایران و سیاست خارجی ایران را بپذیرد. ما باید ایران را یک کشور مشروع با منافع مشروع بپذیریم و ما هم سعی داریم که همین کار را انجام بدهیم.

بعد از بازگشتن به امریکا، مقاله‌ای نوشتید که در آن گفته شده که مانع اصلی حل مسئله هسته‌ای ایران در واشنگتن نرفته است و نه در تهران. چه چیز در ایران دیدید که باعث شد به چنین نتیجه‌ای برسید، آیا واقعا چنین عقیده‌ای دارید؟

بله، امریکا باید حق غنی‌سازی اورانیوم ایران را بپذیرد. حقی که ایران به عنوان یکی از اعضای معاهده منع گسترش (NPT) از آن برخوردار است. اگر امریکا با ایران مثل دیگر



کشورهایی که این پیمان را امضا کردند برخورد کند، مطمئناً راه حل دیپلماتیکی برای حل مسئله هسته‌ای ایران پیدا خواهیم کرد. ما محقق، دانشگاهی و استاد دانشگاه هستیم. ما مقام دولتی نداریم که بخواهیم از دید دولتی به این مسئله بنگریم.

اوباما بعد از ورود به کاخ سفید گفت که سیاست وی در قبال ایران «سیاست تعامل» (Engagement policy) است. اما پس از انتخابات ریاست جمهوری ژوئن ۲۰۰۹ (خرداد ۱۳۸۸) در ایران، خیلی‌ها در ایران نسبت به این سیاست امریکا ابراز تردید کردند. آنها می‌گویند که «تغییر رژیم در ایران» سیاست اعلان نشده امریکا است. تا چه حد با این نظر موافقت می‌کنید؟

فکر می‌کنم انتخابات سال ۲۰۰۹ ایران نقطه تحول بسیار مهمی برای دولت اوباما بود. به نظر من بسیاری از غربی‌ها انتظار داشتند که آقای موسوی پیروز انتخابات باشد و دیگر طرف‌ها را نادیده می‌گرفتند. از جمله قطبی مثل احمدی نژاد که امید زیادی برای پیروز شدن داشت. خبرنگاران غربی فقط با طرفداران موسوی مصاحبه می‌کردند و واقعا نمی‌دانستند که در ایران چه می‌گذرد و زمانی که آقای احمدی نژاد در انتخابات پیروز شد، در امریکا این برداشت به وجود آمد که حتماً تغییری در کار بوده است و اصلاً راهی وجود نداشت که او پیروز شده باشد. اما هیچ کس توضیحی نداد یا مستندی ارائه نداد که این تقلب چطور اتفاق افتاده است. اما به مردم امریکا اینگونه القا شد که حتماً تغییری در انتخابات رخ داده است و مردم امریکا می‌خواستند بدانند که جنبش اپوزیسیون سبز یا هر اسمی که روی آن می‌گذارید، چگونه می‌خواهد رژیم ایران را سرنگون کند. وقتی این اتفاق نیفتاد، بسیاری از مردم ناامید شدند، چون که نمی‌دانستند سیاست ایران در چه سمتی در



گفت و گو با مدیر ارشد شورای امنیت ملی امریکا در دوران بوش

تغییر رژیم هم برنامه هسته‌ای ایران را متوقف نمی‌کند

گفت و گو: حامد خبیری / برگردان: مرتضی پروانه

فلاینت لورت، استاد دانشگاه دولتی دانشگاه بین‌المللی پنسیلوانیا و رئیس پروژه ایران در بنیاد «امریکا جدید»، اواسط دسامبر (۲۰۱۲) به همراه همسرش به ایران آمدند. آمدن آنها به ایران تقریباً مقارن شد با او ج بحث‌هایی که درباره تماس‌های امریکا با ایران مطرح و شایعاتی که درباره سفر علی اکبر و لایته به امریکا پخش شد. موضوع سفر فلاینت لورت و همسرش هیلاری من لورت به تهران، رسانه‌ای و ظاهراً دلیلش هم حساسیت‌هایی بود که در مورد تماس‌های تهران و واشنگتن مطرح بود. فلاینت لورت هر چند جزو آن دسته کارشناسان امریکایی نیست که فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کنند، ولی نظرات او، به خصوص در جریان انتخابات سال ۱۳۸۸، در داخل امریکا بازتاب زیادی داشت. او کتابی با نام «رفتن به تهران» نوشته که حدود دو ماه قبل منتشر شد. در این راستا و به خصوص با توجه به سفر اخیرش، اطلاعات او درباره ایران تقریباً به روز است. آن طور که منابع امریکایی می‌گویند، او مارس ۲۰۰۲ تا مارس ۲۰۰۳، مدیر ارشد شورای امنیت ملی امریکا بوده، قبل از آن، کارشناس وزارت خارجه امریکا بوده و پیش از همه اینها هم، مدت هشت سال تحلیلگر ارشد سیا بوده است. آن طور که برخی منابع امریکایی می‌گویند شورای بررسی انتشارات سیا، که وظیفه جلوگیری از انتشار اطلاعات طبقه‌بندی شده دولتی را دارد، در دسامبر ۲۰۰۶، از انتشار یک مقاله ۱۰۰۰ کلمه‌ای او در باره ایران جلوگیری کرده است، مقاله‌ای که او در آن، از سیاست دولت بوش در قبال ایران انتقاد کرده است. آن طور که او در سایت خودش «Race for Iran» نوشته، ترک آخرین پست او در سال ۲۰۰۳، به خاطر این بوده که او سیاست دولت بوش در خاورمیانه را قبول نداشته است. به هر حال، چیزی که مشخص است اینکه او در حال حاضر جزو منتقدین دولت کنونی و قبلی امریکا محسوب می‌شود.

دانشگاه هستیم و به درخواست دانشگاه تهران آمدم و اتفاقاً صحبت‌های بسیار خوبی با هم‌دیگر داشتیم.

به عنوان یک شهروند امریکایی و کسی که به تازگی به ایران سفر کرد، فکر می‌کنید بین تصویری که در امریکا از ایران ارائه می‌شود (به خصوص در رسانه‌ها) و واقعیت موجود در ایران شکافی وجود دارد؟

بله، البته، یک شکاف بسیار بزرگ وجود دارد. این کار اصلی ماست که به مردم امریکا توضیح دهیم رسانه‌های امریکایی چگونه جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آن را به تصویر

شما اخیراً به ایران سفر کردید. به خصوص با توجه به بحث‌هایی که درباره مناسبات ایران با امریکا مطرح شده، آیا سفر شما به ایران سفر شخصی بود یا اهداف دیگری را دنبال می‌کردید؟ این سؤال را از این جهت پرسیدم، چون که امریکایی‌ها بعد از انقلاب به ندرت به ایران سفر کرده‌اند و هر موقع هم سفری انجام شده، ظن و گمان‌هایی حول و حوش تماس‌های ایران و امریکا مطرح بوده است.

سفر من کاملاً شخصی بود. نه من و نه همسر من هیچ پست دولتی در ایالات متحده امریکا نداریم. ما دانشگاهی هستیم، استاد



تغییر رژیم بتواند در روند توسعه انرژی هسته‌ای ایران تغییری ایجاد کند، تاریخ ایران را به درستی درک نکرده‌ایم.

با توجه به گفت و گوی ایران با ۵+۱، فکر می‌کنید کلید اصلی موفقیت آمیز بودن مذاکرات در چیست؟ بسته پیشنهادی آمریکا چه باید باشد و چه محتویاتی باید داشته باشد؟

این بسته باید شامل پیشنهادهایی باشد که متأسفانه می‌دانم آمریکا بر سر میز مذاکره نخواهد گذاشت. اول از همه، ایالات متحده آمریکا باید مشخص کند که پذیرفته است که ایران به عنوان عضوی از معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) دارای حقوق هسته‌ای است. آمریکا باید حق ایران به غنی‌سازی اورانیوم تحت نظارت آژانس را به رسمیت بشناسد. اما متأسفانه من انتظار ندارم دولت اوپاما چنین کاری بکند. کار دیگری که دولت اوپاما باید انجام دهد این است که به رهبران ایران نشان دهد که ایران و نظام و انقلاب ایران را به رسمیت می‌شناسد و قصد تغییر رژیم در ایران را ندارد و همان طور که رهبر ایران و دیگر مقامات گفته‌اند، این پیشنهادات باید از حوزه کلام صرف خارج شده و با عمل واقعی توأم شوند. اما تا وقتی که آمریکا به تحریم علیه ایران و حملات سایبری و مخفی خود علیه ایران ادامه می‌دهد، برای رهبران ایران بسیار دشوار است تا حسن نیتی در این اعمال آمریکا پیدا کنند. متأسفانه در دولت اوپاما هم تحریم‌ها شدیدتر شده و هم تعداد حملات سایبری و مخفی علیه ایران تشدید یافته است.

کمی هم درباره کتاب اخیرتان، «رفتن به تهران» توضیح بدهید. در مورد رابطه آمریکا با ایران، آیا شما در کتابتان راه حلی برای موضوع ارائه کرده‌اید؟

بله. کتاب سعی دارد به مسائل مختلفی بپردازد. در این کتاب قسمت‌های زیادی به نام افسانه‌های ایران وجود دارد که به بررسی اطلاعات تحریف شده‌ای که در مورد ایران وجود دارد پرداخته‌ایم، نظیر اینکه جمهوری اسلامی غیرمنطقی است، (با این‌انگاره که ایران) ایدئولوژی مذهبی دارد که از درست بودن سیاست خارجی کشور جلوگیری می‌کند. افسانه دیگر این است که حکومت مشروعیت ندارد و مردم خواستار حکومت سکولار غربی هستند. در ادامه کتاب (من و همسر)، سعی کرده‌ایم نشان دهیم اگر قصد بهبود روابط با ایران داریم، چه قدم‌هایی باید برداریم و چه پیشنهادهایی را باید بر سر میز مذاکره بگذاریم. ما سعی داریم به هموطنان آمریکایی خود بگوییم که ایران کشوری نیست که تماماً با آمریکا دشمنی داشته باشد. شاید از سیاست‌های خارجی ما خوششان نیاید ولی متنفر هم نیستند.

فکر می‌کنید انتخاب آقای جان کری به عنوان وزیر امور خارجه و چاک هیگل به عنوان وزیر دفاع تغییری در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران ایجاد می‌کند؟

امیدوارم این دو مرد تفاوت مثبتی را ایجاد کنند، اما شک دارم اینگونه باشد و این دو سیاست جدیدی در دست داشته باشند. در مورد حمله نظامی به ایران یقین دارم که هیگل کاملاً با آن مخالف است و آن را کار احمقانه‌ای می‌داند. فکر می‌کنم جان کری بهتر می‌داند که کدام بر خوردهای افراد قبل از او در قبال ایران نادرست بوده‌اند. اما شک دارم کری این دید استراتژیک را داشته باشد که بدانند در موقعیت کنونی چگونه باید با ایران رفتار کند. اما این رئیس‌جمهور است که در نهایت باید تشخیص دهد که باید ریسک کند و از سرمایه‌های سیاسی برای تحقق اعمال خود استفاده کند.

به عنوان سؤال آخر، که البته یک سؤال تقریباً شخصی است. البته کاملاً شخصی نه ولی با احساسات شخصی‌تان ارتباط دارد. آیا فکر یا این احساس را دارید که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای است؟ لطفاً بدون رودربایستی جواب بدهید.

باید بگوییم که من خودم شواهدی ندیدم که مجاب شوم ایران به دنبال تولید سلاح هسته‌ای باشد.

بسیار ممنونم از وقتی که به ما دادید.

من هم ممنونم.

بخشی از دلایلی که برخی در آمریکا تمایل دارند رژیم در ایران تغییر یابد این است که آنها معتقدند اگر حکومت جدیدی در ایران باشد که تمایلی به ادامه دادن فعالیت‌های هسته‌ای نداشته باشد، برای ایران بهتر است. ما نباید تاریخ را نادیده بگیریم. ما می‌دانیم که قبل از انقلاب، شاه ایران قصد داشت ظرفیت‌های کشور را برای ایجاد سلاح هسته‌ای افزایش دهد، کاری که جمهوری اسلامی انجام نداده است

یعنی نظر تان این است که ایران هم باید در آمریکا لابی داشته باشد؟ اینطور فکر می‌کنید؟

بله، لابی کردن همیشه شمر ثمر بوده است. اما پیش بینی اینکه ایران بتواند در آمریکا دست به لابی بزند کار سختی است. سعی ما هم این است که درک بهتری از ایران در آمریکا ایجاد کنیم.

واقعاً آمریکا فکر می‌کند که تغییر رژیم در ایران می‌تواند تغییری در حل و فصل مسئله هسته‌ای ایران ایجاد کند؟

اول اینکه فکر نمی‌کنم تغییر رژیمی در ایران در کار باشد. ایران انتخابات ریاست جمهوری جدیدی در پیش دارد. در ایران تغییر رئیس‌جمهور وجود دارد و نه تغییر رژیم. اما فکر می‌کنم بخشی از دلایلی که برخی در آمریکا تمایل دارند رژیم در ایران تغییر یابد این است که آنها معتقدند اگر حکومت جدیدی در ایران باشد که تمایلی به ادامه دادن فعالیت‌های هسته‌ای نداشته باشد، برای ایران بهتر است. ما نباید تاریخ را نادیده بگیریم. ما می‌دانیم که قبل از انقلاب، شاه ایران قصد داشت ظرفیت‌های کشور را برای ایجاد سلاح هسته‌ای افزایش دهد، کاری که جمهوری اسلامی انجام نداده است. همانطور که از نظر سنجی‌ها و اظهارات مردم مشخص است.

از جمله همین نظر سنجی اخیر گالوپ که نشان داد ۶۳ درصد ایرانی‌ها از فعالیت‌های هسته‌ای ایران حمایت می‌کنند.

بسیاری از مردم ایران از برنامه‌های هسته‌ای ایران حمایت می‌کنند و طرفدار زیادی در بین مردم دارد. فکر کنم تصور اینکه

حرکت بوده است. فکر کنم دولت اوپاما در برخورد با انتخابات ایران اشتباه بزرگی را مرتکب شد و تفسیر کاملاً نادرستی از رفتار دیپلماتیکی که باید انجام می‌داد، داشت.

طی هفته‌های اخیر آمریکا پیشنهاد مذاکره مستقیم در مورد مسئله هسته‌ای به ایران داده است، از جمله سخنان جو بایدن در آلمان. با وجود این پیشنهاد، خیلی‌ها در تهران می‌گویند که این پیشنهاد به انتخابات ریاست جمهوری پیش روی ایران در ماه ژوئن (خرداد ۹۲) مرتبط است. آنها بر این باورند که اوپاما سعی دارد مسئله هسته‌ای را از سطح ملی به مسئله انتخاباتی تبدیل کند. آیا با این نظر موافقت می‌کنید؟

فکر می‌کنم این بخشی از محاسبات دولت آمریکا باشد. اما در پس‌بینی بایدن در آلمان، انگیزه‌های بسیار زیاد دیگری هم نهفته است.

یکی از آنها ترس از ارتباط عمومی در آمریکا و نیز ارتباط عمومی با بسیاری از متحدین آمریکا بوده که آمریکا همواره سعی داشته اختلافات را به صورت صلح آمیز حل کند. پس‌بینی بایدن به این دلیل صادر شد تا به ایجاد چنین تصویری کمک کند. همچنین این بینایی نشان داد که آمریکا قصد ندارد به صورت جدی به مسئله هسته‌ای ایران بپردازد.

چرا؟ آیا فشاری روی دولت اوپاما وجود دارد که نخواهد به صورت جدی با ایران برخورد کند؟

بله البته. منابع فشار زیادی وجود دارد. اسرائیل و گروه‌های حامی اسرائیل، در آمریکا فشار زیادی به دولت وارد می‌کنند. منبع فشار دیگر، ایرانی‌های مقیم آمریکا هستند که تعدادشان هم زیاد است و نمی‌خواهند ارتباطی بین آمریکا و ایران وجود داشته باشد.

مثلاً چه گروه‌هایی، می‌توانید نام ببرید؟

مطمئنم می‌دانید که آمریکا گروه مجاهدین خلق را از لیست سازمان‌های تروریستی خارج کرده است و حالا این سازمان بسیار فعال‌تر در آمریکا عمل می‌کند. به نظر من دولت، از لحاظ طرز برخورد با خاورمیانه، کاملاً قدم در همان راهی گذاشت که دولت جرج بوش دنبال می‌کرد. به نظر من دولت اوپاما هنوز فکر می‌کند می‌تواند خاورمیانه را تحت کنترل خود درآورد. آمریکا باید با جمهوری اسلامی به طور جدی به توافق برسد و نباید مثل سابق به فکر تسلط بر خاورمیانه باشد و این بدین معنی است که اسرائیل نباید تنها قدرتی در منطقه باشد که هر وقت خواست از نیروی نظامی استفاده کند. عربستان هم نباید بتواند به راحتی ایدئولوژی سلفی (خودش) را هر جا که می‌خواهد منتشر کند.

دولت اوپاما قصد ندارد سیاست آمریکا را تغییر دهد. فکر می‌کنم فشارهای داخلی زیادی نیز در آمریکا وجود دارد که دولت را به سمتی می‌کشاند که نتواند تغییری در سیاست‌های خود ایجاد کند.



فلینت لورت در حال سخنرانی در بنیاد امریکای جدید

تهران نباید بیش از اندازه روی موضوعاتی که در آلمانی پیشنهاد شد، حساب باز کند. کسانی که در مورد لغو کردن، کم کردن یا حتی زیاد کردن تحریم‌های ایران تصمیم‌گیری می‌کنند، همان کسانی نیستند که در آلمانی پشت میز مذاکره با سعید جلیلی نشستند

که در نامه سرگشاده لولا داسیلو، رئیس‌جمهور برزیل به آن اشاره شده بود. چند هفته بعد از توافق آوریل، برزیلی‌ها نامه محرمانه‌ای از او باما منتشر کردند که نشان می‌داد داسیلو قبل از ورود به مذاکره با ایران برای انتقال سوخت، حمایت او باما را جلب کرده است. تجربه توافق آوریل ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که امریکایی‌ها برای وارد شدن به روندهای دوجانبه و حتی چندجانبه‌ای که منجر به حل و فصل مسائل کلیدی با ایران شود با چالش‌های جدی روبه‌رو هستند. این نشان می‌دهد که تهران نباید بیش از اندازه روی موضوعاتی که در آلمانی پیشنهاد شد، حساب باز کند. کسانی که در مورد لغو کردن، کم کردن یا حتی زیاد کردن تحریم‌های ایران تصمیم‌گیری می‌کنند، همان کسانی نیستند که در آلمانی پشت میز مذاکره با سعید جلیلی نشستند.

کمی چاشنی بدبینی

اینها فقط بخشی از چالش‌های ورود به روند جدیدی است که سعید جلیلی مرد شماره یک تیم هسته‌ای ایران و همکارانش با آن روبه‌رو هستند. جلیلی و همکارانش برای این روند جدید از تعابیری مانند «مثبت»، «واقع‌بینانه‌تر»، «تزدیک‌تر به خواسته‌های ایران» و... استفاده می‌کنند. افزودن کمی چاشنی بدبینی به روند جاری، وضعیت را از این هم پیچیده‌تر نشان می‌دهد. چارلتر غربی ۵+۱ حاضر نشد در توصیف‌گفت‌وگوهای آلمانی از تعابیر دیپلماتیک دارای بار مثبت مانند سازنده، مثبت، یا حسن نیت استفاده کند؟ عبارت‌هایی مانند سازنده و مثبت تعابیری بودند که خانم اشتون و همکارانش در فصل شروع مذاکرات دوره‌های قبل از آنها استفاده می‌کردند، ولی در آلمانی، همگی به یک باره پا در یک کفش فروربندند و از حتی یک قدم هم از تعبیر «مفید بودن» گفت‌وگوها پا پیش نگذاشتند؟

۵+۱ بعد از هشت ماه، پشت میز مذاکره با تهران نشسته است. طی این مدت بنابه بعضی ارزیابی‌ها، اروپا و امریکا هشت لایحه تحریمی به تحریم‌های ایران اضافه کرده‌اند. بیابید فرض کنیم فضای مذاکرات از همین دور اول در آلمانی تنش‌آمیز و منفی بود. آیا منتقدان مذاکره با ایران، چنین فضایی را نشان‌دهنده شکست خوردن سیاست مسلط دولت او باما و دولت‌های اروپایی برای تحریم‌های فلج‌کننده تعبیر نمی‌کردند؟ آیا این نشانه شکست سیاست تعامل (Engagement) او باما در دوران ورود جان کری به وزارت خارجه تعبیر نمی‌شد؟ دولت‌های مذاکره‌کننده اروپایی و امریکایی در آلمانی نیازمند این بودند که لاقول در دور اول مذاکرات، سیگنال مثبتی به دنیای خارج ارسال شود و مذاکره‌کنندگان غربی، زحمت ارسال این سیگنال مثبت را روی دوش هیئت ایرانی، روس و چینی گذاشتند. کاترین اشتون در واکنش به موضع‌گیری آقای جلیلی گفت: «آقای جلیلی گفتند مثبت است این خوب است. باید دید در قدم بعدی کارشناسان چطور کار می‌کنند.»

به نظر می‌رسد برای اولین بار بعد از مذاکرات آوریل ۲۰۱۰ بین ایران با ترکیه و برزیل به نمایندگی از ۵+۱، مذاکرات ایران و ۵+۱ در آلمانی وارد یک فاز فنی و محتوایی هم شده است. نتیجه مذاکرات کارشناسان فنی ایران و ۵+۱ در استانبول در روز ۲۷ اسفندماه و تا حدی هم برآیند گفت‌وگوهای آبی با ژانسون، می‌تواند نشان بدهد که ۵+۱ و ایران قادر به ورود به یک روند تعاملی برای حل و فصل مسئله هسته‌ای ایران هستند یا نه. مذاکرات استانبول می‌تواند برای چند مسئله معیار اندازه‌گیری باشد. اول اینکه بلندی گام‌های طرف غربی در یک روند پایاپای چه اندازه است. از این مذاکرات همچنین می‌توان به یک برآورد کلی در این باره رسید که اروپا و امریکا برای شروع یک روند تعاملی بلندمدت، وارد آلمانی یک بار به آلمانی ۲- کشاندند یا برای نزدیک کردن هرچه بیشتر آلمانی به انتخابات ماه خرداد در ایران؟ و نهایت اینکه باززیابی نتیجه مذاکرات فنی در استانبول می‌تواند به یک برآورد نسبی از توانایی‌های دولت او باما برای پشت سر گذاشتن محدودیت‌های ساختاری مربوط به ورود به یک روند حل و فصلی برای پرونده هسته‌ای پی برد و در نهایت می‌تواند به این سؤال جواب داد که امریکا صرفاً به دنبال بازنگه داشتن باب دیپلماسی با تهران است یا به دنبال حل مسئله معضل هسته‌ای با ایران. ■



چرا نباید به مذاکرات ۸ و ۹ اسفند بیش از اندازه خوشبین بود؟

سنگینی توافق ۲۰۱۰ تهران بر چشم‌انداز آلمانی

علی قنادی

شده‌اند در صورتی که ایران با پیشنهادهايشان موافقت کند، مقداری کم از تحریم‌ها را بکاهند. میزان این «مقدار» هنوز به درستی روشن نیست، ولی بحث‌هایی درباره کاهش محدودیت در زمینه مبادلات پایاپای ایران از طریق طلا، کم شدن برخی تحریم‌ها در صنایع پتروشیمی و ظاهرآ آزاد شدن مجاری‌های کوچکی از نقل و انتقالات ارزی، جزو مابه‌ازاهای پیشنهاد شده به ایران است. البته در این مورد اخیر، گزارش‌ها به اندازه کافی مستند نیستند.

در صورت درست بودن این گزارش‌ها، مذاکرات آلمانی از این جهت که طرف غربی برای اولین بار برای کاهش تحریم‌ها اعلام آمادگی کرده، یک نقطه عزیمت است. بنابراین، می‌توان این مذاکرات را نقطه آغاز توافق طرفین مذاکره برای شروع یک روند «گام به گام» برای «چانه‌زنی در مورد غنی‌سازی و تحریم» دانست. این همان تعبیری است که سعید جلیلی در گفت‌وگو با کریستین ساینس مانیوتور به کار برده است: «نقطه عزیمت». البته جلیلی در همین گفت‌وگو و همچنین در خود آلمانی هم تأکید کرد که راهی طولانی در پیش است. از اینها که بگذریم، سؤال‌هایی از این دست که گام‌ها به چه صورتی برداشته خواهد شد، کدام طرف باید گام اول را بردارد و بلندی قدم‌های هر کدام از طرفین چقدر باید باشد، نشان‌دهنده طولانی بودن راهی است که دو طرف باید طی کنند.

تجربه آوریل ۲۰۱۰ را فراموش نکنیم

این اولین بار نیست که تهران با طرف‌های غربی به نقطه شروع یک راه برای حل و فصل پرونده هسته‌ای می‌رسد. پیش از این، یکبار دیگر هم ترکیه و برزیل، به نمایندگی از طرف ۵+۱، در جریان مذاکرات ماه آوریل ۲۰۱۰ برای ارسال حدود ۱۲۰۰ کیلوگرم اورانیوم کمتر غنی‌سازی شده به خارج و تحویل گرفتن سوخت مورد نیاز را آکتور تهران به توافق رسیده بودند، توافقی که با استقبال چین و فرانسه، مخالفت امریکا و حمایت اکراه‌آمیز روس‌ها روبه‌رو شد. این توافق همچنین برای اولین بار محدودیت‌های دولت او باما برای ورود به یک روند حل و فصلی با ایران را نشان داد، موضوعی

ایران و ۵+۱ برای چهارمین مرتبه طی سه سال اخیر، در آلمانی قزاقستان پشت میز مذاکره نشستند، نشست‌هایی متفاوت از دفعات قبل که بعد از دو دوره مذاکره، سعید جلیلی آن را مثبت توصیف کرد و برای اولین بار از نزدیک شدن طرف مقابل به دیدگاه‌های ایران و نگاه واقع‌بینانه‌تر طرف‌های غربی سخن گفت. مذاکره‌کنندگان روس و چینی هم واژگانی نزدیک به ایران انتخاب کردند ولی طرف‌های اروپایی و امریکایی ترجیح دادند به جای کلماتی مانند سازنده و مثبت به این بسنده کنند که مذاکرات مفید بوده است. قرار شده که طرفین دوره بعد مذاکرات سیاسی را هم ۱۶ و ۱۷ فروردین ماه ۹۲ در قزاقستان برگزار کنند و قبل از آن هم، یک دور گفت‌وگوی فنی در ترکیه برگزار خواهد شد. طرف ایرانی می‌گوید که ۵+۱ در مذاکرات ۸ و ۹ اسفندماه، نه خواستار تعطیلی فور دو شده و نه از توقف غنی‌سازی یا حتی تعلیق صحبت کرده است. مذاکره‌کنندگان غربی هم تأیید می‌کنند در پیشنهادهایی که به ایران ارائه کرده‌اند، حرفی از تعطیلی فور دو نزنده‌اند و مسئله غنی‌سازی هم به شکل و شمابلی که ایران روی آن حساسیت داشته، مطرح نشده است. از فحواي حرف‌های غربی‌ها برمی‌آید که لحن در خواست‌های ارائه شده از ایران متفاوت است، از جمله اینکه در طرح جرح و تعدیل شده ۵+۱، به جای اصرار روی تعطیلی فور دو، از عبارت‌هایی مثل «کم شدن آمادگی فور دو» یا شبیه به آن استفاده شده، یا اینکه به جای تأکید روی تعلیق غنی‌سازی، روی غنی‌سازی به میزان نیاز در نیروگاه تهران تأکید شده است. طرف غربی می‌گوید که عبارت‌ها و کلمات به دقت به کار گرفته شده تا حفظ‌کننده وجهه باشند. یک دیپلمات ایرانی هم روز پنج‌شنبه در گفت‌وگو با کریستین ساینس مانیوتور گفته که لحن طرف مقابل نرم‌تر شده است. با این حال، همین روزنامه از قول یک دیپلمات امریکایی این طور نقل کرده که نرمشی در کار نبوده است.

انگیزه‌هایی برای خوش‌بینی

منابع غربی می‌گویند که طرف‌های اروپایی و امریکایی حاضر



عبور به نظم نوین جهانی از دالان سوریه ناپایدار

هادی محمدی

نگاه امریکای جهان و خاورمیانه این است که هر دو در حال طی کردن یک دوره انتقالی و در مسیر تحول قرار دارند. این تحول و دوره انتقالی از یک سو با شتاب و سرعتی بیش از انتظار و پیش‌بینی و قدرت مدیریت و اثرگذاری از سوی امریکاست و از سوی دیگر توانمندی‌ها و قابلیت‌های امریکادر حال اقول است، به نحوی که باید در راهبردهای خود، هر دو مؤلفه را در نظر گرفته و بهترین شرایط را برای خود تولید کند.

اگر در دوره بوش پسر، راهبرد دو جنگ همزمان در دستور کار دستگاه‌های نظامی و امنیتی امریکا قرار داشت، در دوره اوباما تهدید اصلی چین و مدیریت تنش‌های منطقه‌ای خاورمیانه از طریق «راهبرد نسل چهارم جنگ‌ها و خشونت پایدار» ملاک رفتار خارجی دولت اوباما است. در این نسل از جنگ‌ها، سطح تنش باید به نحوی مدیریت شود که موجب فرسایش رقبا و قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌ای گردد. ابزار این جنگ‌ها، فعال‌سازی یا تولید تضادهای محلی و جریان‌های قومی، ایندولوژیک و نژادی است به شکلی که بازیگران منطقه‌ای و جهانی، در شرایط مداوم دغدغه‌های موج امنیتی و فرسایش پتانسیل‌های ملی خود باشند و امکان به کارگیری قدرت ملی در ساماندهی‌های منطقه‌ای و تنش‌آفرینی فراملی را پیدا نکنند. هزینه مالی و انسانی این جنگ‌ها باید توسط دیگر شرکای امریکا تأمین شود و امریکادر سطح برنامه‌ریزی، مدیریت و حتی‌الامکان پشتیبانی‌های مؤثر به آن ورود پیدا کند.

آنچه در سوریه در سال گذشته شاهد آن بودیم، همین مدل جنگ‌افروزی برای شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای و گسترش آن به نظم جدید جهانی است. در این مدل جنگ، نقش‌ها و اثرگذاری بازیگران و ماهیت آنان بازتعریف می‌شود و استانداردهای گذشته در خصوص توان کشورهای بازیگران سناریوی جنگ، تغییر می‌کند. آنچه تا دیروز تهدید و دشمن تلقی می‌شد، امروز به ابزار مدیریت و وضعیت دیگر بازیگران تبدیل می‌شود. به کارگیری این ابزار، مجاز و در سقف تأمین منافع راهبردی امریکا، مورد استفاده قرار خواهد گرفت. ادبیات گذشته در مورد تروریسم تغییر می‌یابد و به شورشی‌ها و جهادی‌ها، انقلابیون و معترضان تبدیل می‌شوند. میانی و استغالی و احترام به حاکمیت‌ها و حکومت‌ها دستخوش تغییر می‌شود و اساس تقسیم خاورمیانه‌ای سایکس پیکو با چشم‌انداز طمع‌ورزی جدید و باز تقسیم رویه‌رومی شود.

در سوریه، راهبرد براندازی و ساقط کردن نظام سیاسی این کشور در دستور کار قرار می‌گیرد و با دو بین‌المللی کردن بحران و حمایت از جریان تروریستی القاعده و تکیه بر تمام‌روش‌های خشن اسرائیلی برای ارباب و قتل و ویران‌سازی، به اجرا درمی‌آید. دولت‌سازی مدرن از نگاه امریکایی این است که می‌توان بالقاعده به عنوان دشمن دیرپو، دست به ویرانی یک کشور زد و سپس با مدیریت کلان به ساختار دولت همسوپ پرداخت.

از اواخر دهه ۹۰ قرن گذشته در دوره ریاستی کلینتون، قوانین مربوط به یک روند براندازی در سوریه به تصویب رسید و در نگاه رژیم صهیونیستی نیز خلاص شدن از آخرین اثرش قدرتمند عربی که هم‌اکنون در زنجیره

اولویت‌های اسرائیل خارج است و به براندازی غیرمسالمات‌آمیز و حداقل به بی‌ثباتی طولانی و مستمر چشم دوخته است. از نگاه صهیونیست‌ها، برای تغییر رفتار حاکمیت در سوریه، فشار داخلی، فشار خارجی، قرار گرفتن در مسیر سازش با اسرائیل، تلاش مستمر عربستان و امریکای برای جدا کردن سوریه از مقاومت و برجسته‌سازی منافع همگرایی با غرب، باید به کار گرفته یا محقق شوند. ترکیه، قطر و عربستان که به جز منافع همسویی با امریکای انگیزه‌های شخصی و حیثیتی در قبال بشار اسد و مسئله سوریه دارند، به لحاظ عناوین کلی راهبرد در سوریه، به رژیم صهیونیستی نزدیک هستند و به چیزی جز ساقط کردن نظامی حاکمیت سوریه راضی نیستند و تا به حال نیز هر گونه تلاش منطقه‌ای را در مسیر حل مسالمات‌آمیز و گفتگویی در سوریه به شکست کشیده‌اند و تنها با اشاره و غضب مقامات امریکایی از شدت سیاست‌ها و رویکردهای خود کاسته‌اند.

اکنون که با اذعان بیشتر بازیگران و به ویژه امریکایابرخ کشورهای منطقه، پروژه نظامی در سوریه شکست خورده و به پایان خود نزدیک می‌شود، ادبیات جدید «راه حل سیاسی» در صدر اهتمام همگان قرار گرفته است. اهداف امریکای و شرکای آن در سوریه تغییر نکرده و آنچه تا به حال از آنان شنیده شده این است که جوهر و محتوای خواسته‌های قبلی در امتیازات احتمالی سیاسی در سوریه کسب شود. اگر چه از نگاه امریکای و در توافق با روسیه، باقی ماندن بشار اسد در قدرت پذیرفته شده ولی اهداف دیگر، در قالب ساختار سازی، دولت‌سازی، مشارکت دهی گروه‌ها و جریان‌های تروریستی در قدرت دنبال می‌شود. در این بازی جدید، امریکای و شرکای منطقه‌ای و غربی به خوبی می‌دانند که به رغم تروریست نامیدن جبهه النصره در سوریه (که شاخه القاعده عراق است)، نمی‌توانند از کارکرد امنیتی-نظامی آنها در مسیر مذاکره سیاسی با نظام سوریه چشم‌پوشی کنند و با دست خالی و بدون اهرم فشار با بشار اسد مذاکره نمایند. به همین دلیل ضمن چانه‌زنی از طریق گروه‌های مسلح تروریستی و فشار میدانی، امکان طولانی کردن بحران و کسب امتیاز را میسر می‌دانند. مضافاً اینکه فشارهای تحریمی و حقوقی و پرونده‌سازی جنایی در محاکم بین‌المللی به عنوان ابزار، به کار گرفته خواهند شد.

امریکا بر خلاف رژیم صهیونیستی یا ترکیه و قطر و عربستان، عجله‌ای برای حل فوری در سوریه ندارد و تلاش می‌کند در حداقل وضعیت، زخم و جراحات امنیتی در سوریه باز باشد و لذا پرونده تروریسم در سوریه و بهره‌مندی تاکتیکی از آنها در قالب خشونت پایدار منطقه‌ای حفظ خواهد شد. کماینکه شاهد سرایت جریان تروریستی-القاعده‌ای به عراق و لبنان هستیم. این راهبرد در کارکرد موضوعی و مرتبط با ایران، اینگونه بیامی را منتقل می‌کند که اوراق بازیگری ایران در منطقه در مهار و تحت فشارهای مدیریتی شده امریکایی قرار دارند. از منظر رژیم صهیونیستی نیز سیاست فرسایش و فرسوده کردن پتانسیل حکومت عراق در عرصه منطقه‌ای و یا دلمشغولی‌های جدیدی برای حزب‌الله در لبنان که با تکیه بر جریان ۱۴ مارس (حریری) و انبوه تکفیری‌های ارتش آزاد سوریه و جبهه النصره در شمال لبنان و فعال شدن شیوخ سلفی و مشکوک که قبلاً با سعد حداد همکاری داشتند، در دستور کار جدی است. در سیاست‌های منطقه‌ای که مراکز راهبردی اسرائیلی بر آن به عنوان یک ضرورت حیاتی و مشترک تأکید دارند، این است که باید از کشورهای هم‌پیمان خود در منطقه مانند اردن (و همچنین عربستان) محافظت جدی به عمل آید و از هر گونه آسیب جدی ساختاری در این کشورها که هدف اعتراضات گسترده مردمی و اسلامگرایی هستند، جلوگیری شود. استفاده از گروه‌های تروریستی با هویت‌های سلفی-تکفیری، القاعده، وهابی و قومی در این مرحله در دستور کار جدی امریکای و سپس رژیم صهیونیستی است و از ابزار این جریان‌ها برای مدیریت تحولات بیداری اسلامی در یمن، مصر، تونس و الجزایر استفاده می‌شود. همین ابزار با شکل‌های جدید قومی-مذهبی در داخل پاکستان در حال قدرت‌یابی جدید است تا در کنار تکفیری‌ها و هسته‌های سرویس‌های اطلاعاتی در جنوب ایران، در مناطق شرقی و استان سیستان و بلوچستان به کار گرفته شوند. در حقیقت، هسته‌های عملیاتی سرویس‌های اطلاعاتی به موازات جریان‌های قومی و تکفیری و با دلارهای نفتی قطر و عربستان، پیاده‌نظام نسل جدید جنگ‌های امریکایی و اسرائیلی در منطقه می‌باشند که جنگی نیابتی را به اجرا می‌گذارند و زمینه فرصت‌سازی‌های جدید را برای آنها تولید می‌کنند.

شاید از همین منظر است که شمیمون پزرتیس رژیم صهیونیستی، فضای منطقه‌ای را برای این رژیم و غرب یک فرصت ارزیابی می‌کند و کاهش نگرانی‌های ناشی از تحولات منطقه‌ای را تنها از همین راه میسر می‌داند. ■

مقاومت منطقه‌ای نقش‌آفرینی می‌کند، اولویت حیاتی است. حداقل راهبرد مشترک امریکای و رژیم صهیونیستی در سوریه این است که در قالب راهبرد خشونت پایدار، توان ملی سوریه تا حد سقوط فرسایش یابد و در صورت امکان از طریق فتنه‌های مذهبی و نژادی و قومی زمینه‌تجزیه یا فدا تئو کردن قومیت‌ها و مذاهب در سوریه را محقق کنند. این کار از طریق ابزار رسانه و پوشش رویدادهای واقعی و با وهمی تصویرسازی و قابل پذیرش جلوه داده می‌شود.

۶۲ نخبه امریکایی از اوباما درخواست می‌کنند که رفتار مشابه با عراق در سوریه به اجرا درآید که در بین آنها پل برمر، ایووت آپران، ماکس بوت، رابرت کاکان، لی اسمیت - که چهره‌های شناخته‌شده نئوکان و طرفدار رژیم صهیونیستی هستند - قرار دارند.

مؤسسه امنیت ملی رژیم صهیونیستی در ارزیابی خود، تحول جوهری در معادلات و توازن نظامی در منطقه را که ناشی از بیداری اسلامی می‌باشد تهدید جدیدی برای خود دانسته و یکسره‌سازی در پرونده سوریه را الزامی می‌داند. برآوردهای استراتژیک این مؤسسه تأکید می‌کند که انقلاب در کشورهای عربی، دموکراسی‌های غیراسلامی را کنار خواهد زد و معادله هم‌پیمانان مخالف مقاومت و همسوی با امریکای تضعیف خواهد کرد. این دست‌از‌ارزیابی‌های اسرائیلی، براندازی و بی‌ثباتی در سوریه را در راستای منافع این رژیم معرفی می‌کنند. نگرانی رژیم صهیونیستی در سوریه این است که نظام سیاسی سوریه با بحرانی جاری به سلامت عبور کرده و در جلوب‌های جدید به تهدیدی برجسته‌تر و نزدیک‌تری با ایران و مقاومت عمل نماید. به همین دلیل هر گونه رویکرد سیاسی در حل بحران سوریه از



در دوره اوباما تهدید اصلی چین و مدیریت تنش‌های منطقه‌ای خاورمیانه از طریق «راهبرد نسل چهارم جنگ‌ها و خشونت پایدار» ملاک رفتار خارجی دولت امریکاست، سطح تنش باید به نحوی مدیریت شود که موجب فرسایش رقبا و قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌ای گردد. آنچه در سوریه شاهد آن هستیم، همین مدل جنگ‌افروزی برای شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای و گسترش آن به نظم جدید جهانی است



گفت‌وگو با تیری میسان، فعال و روزنامه‌نگار منتقد فرانسوی

اخوان المسلمین وصل است به امریکا

امریکا مردم را برای تغییر حکومت‌ها به خیابان کشاند
اما حالا مردم می‌خواهند جامعه را عوض کنند

گفت‌وگو: علی قنادی - رضاحجت
برگردان: مرتضی پروانه

تیری میسان؛ چهره‌ای است شناخته شده در ایران، خاور میانه، فرانسه و البته امریکا. متولد ۱۸ می ۱۹۵۷ است و در معرفی‌ها، او را روزنامه‌نگار و فعال سیاسی معرفی می‌کنند اما او هم در خاور میانه و هم در امریکا و فرانسه، به خاطر دیدگاه‌های متفاوتش با دیدگاه رسمی شناخته می‌شود. چیزی که بیشتر او را معروف کرد، کتابش با عنوان «دروغ بزرگ» بود که در سال ۲۰۰۲ به بازار آمد و روایت رسمی از حملات ۱۱ سپتامبر را زیر سؤال برد و به ۲۸ زبان هم ترجمه شد. تیری میسان در سال ۲۰۰۵، گردهمایی «محور صلح» را سازماندهی کرد و موفق شد ۱۴۰ نفر را از ۳۷ کشور دنیا در این کنفرانس جمع کند تا درباره وضعیت بین‌المللی و اثرات حاکم شدن تمایلات نومیحافظه کارانه در امریکا به بحث بگذارد. میسان فرانسوی الاصل را بیشتر به خاطر به نقد کشیدن روایت رسمی ۱۱ سپتامبر می‌شناسند ولی او در داخل فرانسه هم فردی شناخته شده است. اگر بخواهیم یک ویژگی برای تیری میسان نام ببریم که او را متمایز از دیگران می‌کند، بی‌شک روایت‌های متفاوت و البته ناقد او از جریان مسلط یا اصطلاحاً «جریان اصلی» او است. میسان معتقد است گروگان‌گیری خونین مدرسه بسلان روسیه که به مرگ ۳۸۰ تن انجامید، از سوی سیا طراحی شده بود. معتقد است که امریکا به زودی فرو خواهد پاشید و در باره وقایع این روزهای خاور میانه هم دیدگاهی متفاوت دارد. به این جملات مختصر که در جریان گفت‌وگو اختصاصی او با جوان انجام شده، دقت کنید: «قیام مصر و تونس انقلاب رنگی بود»، «بحران غذای ۲۰۰۶، عامل قیام در تونس و مصر شد»، «اخوان المسلمین وصل است به امریکا»، «نا توتو در لیبی دخالت نمی‌کرد، قیامی در کار نبود»، «حمله ۱۱ سپتامبر در واقع یک کودتا بود»، «در سوریه انقلابی در حال رخ دادن نیست»

میسان تا کنون چند بار به ایران آمده و در گپ و گفت کوتاهی که بعد از گفت‌وگو در تهران با او داشتیم، می‌گفت که هر دفعه که به تهران آمده، احساس کرده که نسبت به قبل، تغییرات بیشتری به وجود آمده است. دست آخر اینکه، واضح است دیدگاهی که میسان در گفت‌وگو با جوان بیان کرده، لزوماً به معنای مطابقت با دیدگاه‌های روزنامه نیست.

اجازه بدهید سؤال را از کتابتان که در مورد حمله ۱۱ سپتامبر نوشته‌اید، شروع کنیم؛ منظورم «دروغ بزرگ» است. شما در این کتاب تردیدهای جدی درباره حمله مطرح کرده‌اید. آیا تحقیقتان در این مورد بعد از انتشار کتاب هم ادامه داشته و به نتایج جدیدی به جز مسائلی که در کتاب بیان شده هم رسیده‌اید؟

واقع امر این است که تحقیق جدیدی انجام نداده‌ام. اما واکنش مقام‌های مهم داخل امریکا و نیز رهبران جهان برایم جالب بود. برای مثال فرمانده ناتو دقیقاً صحبت‌های مرا تکرار کرده و گفته بود که آن حمله در واقع یک کودتا بوده تا سیاست‌های ایالات را تغییر دهد. همچنین فرمانده ارتش روسیه نیز به روشنی گفته که ۱۱ سپتامبر یک حمله داخلی بود. البته او خیلی هم محتاطانه اظهار نظر کرده و گفته بود که این کار توسط قطب‌های فراملی انجام شده، اما همه می‌دانند منظور او چه بود (با خنده). واقعیت این است که هیچ شواهدی از درون نقشه حمله وجود ندارد که بتوان گفت چگونه اتفاق افتاده اما امروز هیچ شکی نداریم که چه اتفاقی افتاد. به روشنی معلوم است که این کار از داخل (امریکا) سازماندهی شده بود و در آن روز، یک کودتای نظامی کامل را شاهد بودیم زیرا می‌دانید که از ساعت ۱۰:۳۰ تا ۱۶:۳۰، شهر چهره نظامی به خود گرفت. بدون هیچ دلیل رسمی و بدون در نظر گرفتن قوانین امریکا چنین وضعیتی برقرار شده بود. پس این یک کودتای نظامی است و سیاست امریکا را با توجه به وضعیت دائماً اضطراری ناشی از حمله تغییر دادند و توانستند به بهانه این حادثه جنگ‌های بزرگی به راه بیندازند که احتمالاً هنوز تمام نشده‌اند.

بیا بید به خاور میانه برگردیم، چون به هر حال برخی معتقدند که خاور میانه با توجه به منابع انرژی اش، «قلب جهان» است. همان طور که می‌دانید در حال حاضر دو دیدگاه در مورد قیام کشورهای عربی وجود دارد؛ برخی می‌گویند که این قیام‌ها از درون خود کشورهای عربی نشأت گرفته اما برخی هم باور دارند که این قیام‌ها، با هدایت امریکا و غرب انجام شده یا به عبارتی، کار غربی‌ها و خاصه امریکاست. شما کدام فرضیه را قبول دارید؟

مشکل اینجاست که ما اتفاقات متعدد را به چشم یک اتفاق واحد نگاه می‌کنیم. از اینکه اعراب در کشورهای مثل تونس، مصر، لیبی و سوریه هم‌زمان به خیابان‌ها ریختند نباید به این نتیجه‌گیری رسید که آنها به دنبال اهداف و خواسته‌های یکسانی هستند. اصلاً واقع امر این است که امریکا دو انقلاب رنگی را در تونس و مصر سازماندهی کرد که (البته) از سال‌ها قبل شروع شده بودند و برای این کار «بحران غذای ۲۰۰۶» را سازمان دادند که خیلی هم خوب برنامه‌ریزی و هدف‌گیری شده بود و شوک بزرگی در این کشورها ایجاد کرد. پس وقتی چنین بحران‌هایی را در کشوری ایجاد می‌کنند، به طور یقین باید منتظر انقلاب در سال‌های بعد باشید. بنابراین درست است که مردم خودشان به پا خاستند، اما این امریکا بود که این آتش را برانگیخته بود.

رهبرانی مثل بن علی و مبارک آنقدر پیر بودند که نتوانستند جانشینان خود را انتخاب کنند و این فرصت را به امریکا دادند تا روند جانشینی (آنها) را خودش سازماندهی کند و تصمیم بگیرد که دولت بعدی چه کسانی باشند تا مثل حاکمان قبلی از امریکا اطاعت کنند. امریکا سعی کرد در هر دو کشور اخوان المسلمین را به قدرت برساند. اخوان المسلمین مستقیماً به هیلاری کلینتون متصل هستند. مشاور ارشد هیلاری کلینتون (خانم‌ها عابدین) دختر رهبر بخش بین‌المللی اخوان المسلمین است. خانم کلینتون خودش مستقیماً با اخوان المسلمین در ارتباط است. وی افراد زیادی از این حزب را در عربستان سعودی و بعد هم در واشنگتن ملاقات کرد.

اما در مورد لیبی و سوریه. در این دو کشور داستان چیز دیگری است در این دو کشور جنگ‌هایی از سال ۲۰۰۱ برقرار بوده و برایشان هم خیلی سخت بود به شرایط جنگی پایان دهند و در نهایت جنگ را به فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها واگذار کردند. البته در این دو کشور هم هدف این بود که اخوان المسلمین به قدرت برسد.



امریکا اشتباه کرد. مردم را به خیابان‌ها کشاندند اما قادر نیستند آنها را کنترل کنند. شاید امریکا بتواند حاکمان را عوض کند، اما این کار که نامش انقلاب نیست. هدف انقلاب، تغییر دادن حکومت نیست بلکه تغییر دادن جامعه است. بنابراین اکنون در ابتدای کار هستیم

آمریکا براساس دکترین کارتر اهمیت زیادی برای امنیت نفت در خاورمیانه قائل بوده است. این هدف راهبردی آنها بوده است. پس از آن نیز کنترل نظامی خاورمیانه در دستور کار بود که تا زمان جرج بوش هم ادامه پیدا کرد (حتی) دیک چنی در سال ۲۰۰۱ در کاخ سفید، از دستور کار انرژی صحبت کرد. آن زمان فکر می‌کردند که منابع انرژی جهان در حال تمام شدن است و باید همه آن منابع را در اختیار بگیرند. جنگ عراق نمونه روشن این نگاه است. حمله به لیبی و سوریه هم نمونه دیگری از تلاش برای کنترل منابع نفت و گاز غنی جهان هستند. اما در جریان چند سال اخیر منابع دیگری از نفت و گاز در جهان پیدا شده، حتی در خود امریکا منابع زیادی نفت وجود دارد و دیگر برای امریکا صرفه اقتصادی ندارد که بیشتر از این در خاورمیانه سرمایه‌گذاری نظامی کند. آنها می‌دانند که اکنون خود را برای رویارویی جدیدی با چین آماده می‌کنند. اوپاما گفته که حالا باید نیروهای نظامی مان را از خاورمیانه و اروپا جمع کنیم و به شرق دور بفرستیم. به همین دلیل است که امریکا تمایل ندارد جنگ را در افغانستان ادامه دهد.

بالاخره امریکایی‌ها در خاورمیانه ثبات می‌خواهند یا بی‌ثباتی؟

ثبات. چون اگر بخواهند به سمت شرق بروند باید به دنبال خود ثبات بر جای بگذارند و مشکلی باقی نگذارند. استراتژی امریکا اکنون در تقابل با استراتژی اسرائیل است. اسرائیل به کشمکش نیاز دارد. اسرائیل به بلوا احتیاج دارد تا مطمئن شود اعراب علیه‌اش متحد نمی‌شوند.

شما اخیراً در سوریه بودید (۷ ماه) و به تازگی از این کشور برگشتید. اوضاع را چگونه دیدید؟

اول اینکه بسیار روشن است که در سوریه انقلابی در حال رخ دادن نیست. ارتش آزاد پرچمی دارد که همان پرچم استعمار فرانسه در طی ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ است پرچم استعمار که پرچم انقلاب نمی‌شود (باخنده). هیچ ندایی برای دموکراسی دیده نمی‌شود. گروهی خواستار دموکراسی هستند اما اعتراضات بزرگ، اعتراضات دموکراتیک نیستند، بلکه فرقه‌ای هستند تا جایی که می‌توان گفت که نوعی جنگ داخلی است. اما از برخی جهات دیگر، وضع سوریه شبیه جنگ داخلی هم نیست. چون که بیشتر جنگجویان ۱۸ تا ۱۹ ساله هستند و خیلی هایشان هم از خارج آمده‌اند که این از مشخصه‌های جنگ داخلی نیست. این را هم می‌دانید که تمام کشمکش‌های نظامی توسط پایگاه نظامی ناتو در ترکیه کنترل می‌شود و تمام واحدهای جنگنده توسط ابزارهای ارتباطی با ناتو در ارتباطند. پس این جنگ داخلی نیست. مبارزان در حال نابود کردن همه چیز هستند و به دنبال راه‌اندازی سیستم فرقه‌ای اند و وقتی وارد شهر یا روستایی می‌شوند سریعاً به اقلیت‌ها می‌گویند آنجا را ترک کنید. حالا تمام مردم سوریه از جمله گروه‌هایی که دشمن حکومت هستند می‌خواهند که بشار اسد بماند چون تنها راهی هست که دارند. دیگر انتخاب بر سر موافق یا مخالف بودن بشار نیست، انتخاب بین این است که آیا شما موافق...؟ هستی یا بشار؟ مطمئناً بشار بهتر است (با خنده). این یک انتخاب واقعی نیست. افراد زیادی کشته شده‌اند. امریکایی‌ها می‌گویند که ۳۰ هزار نفر کشته شده‌اند، اما من فکر می‌کنم (تعداد قربانیان) خیلی بیشتر بوده است چون که امریکا تنها (قربانیان) سوری‌ها را حساب می‌کند، اما خیلی از مزدوران خارجی هم در آنجا کشته شده‌اند.

درست قبل از اینکه به ایران بیایم در منطقه دارا (حومه) جنوب دمشق، ارتش ملی موفق شد مزدوران زیادی را در این منطقه محاصره کند. جنگ طولانی بود. آنها از مبارزان خواستند تسلیم شوند اما آنها قبول نکردند. خوب آنها تصمیم گرفتند دارا را بمباران کنند و دو روز آنجا را بمباران کردند و پس از آنکه وارد آنجا شدند، اجساد ۳ هزار نفر مبارز خارجی را پیدا کردند. آمار کشته شدگان خیلی بیشتر از چیزی است که منابع رسمی و امریکا اعلام می‌کنند. بنا بر گزارش منابع رسمی سوریه در ماه دسامبر، بیش از ۵۰ هزار نفر مبارز در سوریه وجود دارند. این چه جنگ داخلی است که این همه خارجی در آن هستند؟

جدید «بیداری اسلامی» سخن گفت که بسیار حائز اهمیت است. (حالا ما) می‌توانیم منفعل باشیم و بگوییم (خب) امریکا (انقلاب‌ها را) دستکاری کرده است؛ آنها رژیم‌های بد را تغییر می‌دهند آنها مردم را به خیابان‌ها می‌کشاندند. اما باید ما حوادث را از این زاویه نگاه کنیم که آنها اعراب را به خیابان‌ها آورده‌اند و مردم یکدفعه وارد سیاست شده‌اند. حالا امکان پذیر شده که کاری انجام بدهیم. اگر نسل قبل استعمار اقتصادی را از بین برد و نسل بعد آن هم، استعمار سیاسی را از خود، حالا نسل جدید باید استعمار فرهنگی بر حیات را از بین برد و جامعه جدید را بر پایه مذهب بسازند. بیداری اسلامی یک پروژه است. امریکا اشتباه کرد. آنها (امریکایی‌ها) مردم را به خیابان‌ها کشاندند اما قادر نیستند آنها را کنترل کنند. شاید امریکا بتواند حاکمان را عوض کند، اما این کار که نامش انقلاب نیست. هدف انقلاب، تغییر دادن حکومت نیست بلکه تغییر دادن جامعه است. بنابراین اکنون در ابتدای کار هستیم.

کمی هم مسائل را از نگاه استراتژی‌های بزرگ یا چیزی که به «گرد استراتژی» معروف شده، نگاه کنیم. بعضی از تحلیل‌گران معتقدند که در بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ (یعنی همان دهه ۱۹۹۰) امریکا از ثبات خاورمیانه حمایت می‌کرد تا انتقال منابع انرژی به غرب را در یک خاورمیانه با ثبات تضمین کند. برخی حتی بر این باورند که حمله امریکایی‌ها به عراق برای کنترل لوله‌های نفت بوده. به نظر می‌رسد حداقل طی دو سال اخیر که خاورمیانه بی‌ثبات شده، با قیام‌های اعراب، اعتبار این فرضیه زیر سؤال رفته است. نظر شما چیست؟ ثبات یا عدم ثبات؟ کدام استراتژی بزرگ امریکا است؟ امریکایی‌ها نفع‌شان در بی‌ثباتی خاورمیانه است یا ثبات؟



به همین منظور، در لیبی جدال سختی بین طرابلس و بنغازی راه انداختند و از آن به عنوان بهانه‌ای برای دخالت ناتو در طرابلس استفاده کردند. مردم بنغازی علاقه‌ای به تغییر قذافی نداشتند، اما ناتو این کار را کرد. شما می‌دانید که ناتو از طرف سازمان ملل (به موجب قطعنامه شورای امنیت) مأمور بود از شهروندان حمایت کند اما همین ناتو، ۱۶۰ نفر را به قتل رساند.

در سوریه هم سعی داشتند کار مشابهی انجام دهند اما دخالت چین و روسیه، مانع مداخله ناتو شد. همین شد که به دنبال استراتژی دیگری به نام «استراتژی نیکاراگوئه‌ای» رفتند کاری که نگر و پونته در دهه ۸۰ انجام داد و از هر وسیله و سلاحی برای براندازی حکومت و نابودی زیرساخت‌های نیکاراگوئه استفاده کرد.

اما در بحرین، داستان کاملاً متفاوت است. غرب نمی‌تواند اسم بهار عربی را به قیام مردم بحرین بگذارد زیرا هیچ کنترلی بر اوضاع بحرین ندارد. در بحرین، قیام کاملاً مردمی است.

من از مجموع صحبت‌هایتان برداشتم این است که می‌توان گفت پس در کل قیام‌های اخیر عربی دو دسته‌اند؛ یک سری شان تحت کنترل امریکا و تعدادی از قیام‌ها هم غیر امریکایی بوده. منظورم این است که مثلاً در لیبی و مصر امریکایی بوده ولی...

اجازه بدهید توضیح‌اتم را کامل کنم. دو قیام بزرگ که تاریخ دقیق‌شان الان خاطر نمی‌ست، در بنغازی رخ داد و ناتو نیروهای مخصوص ایتالیایی خود را به بنغازی فرستاد و طوری جورا تحت کنترل گرفت که مردم قیام کنند. در حقیقت بدون دخالت ناتو، قیامی در کار نبود. در واقع، لیبی در دو کشمکش قبلی سعی داشت از ادامه جنگ جلوگیری کند. قذافی در قدم اول تمام برنامه‌های نظامی خود را لغو کرد. بعد هم، بهای چیزهایی را که بدان متهم شده بود، چه در دست چه غلط پرداخت. وی همچنین کاپیتالیسم امریکایی را وارد اقتصاد لیبی کرد. این کارهای قذافی با گفته‌های ۴۰ سال اخیر وی کاملاً تضاد داشت اما چون او خیلی از جنگ می‌ترسید، تمام خواسته‌های امریکایی‌ها را پذیرفت و نتیجه‌اش هم این شد که حمایت (همه) مردمی را که حامی دولت او بودند، از دست داد.

در پایان اولین هفته فوریه (۲۰۱۱)، برخی از اعضای دولت لیبی به طور مخفیانه طرابلس را ترک کرده و به قاهره رفتند و مخفیانه با جو لیبرمن و جان مک کین دو سناتور امریکایی ملاقات کردند. برخی از رهبران لیبیایی که همه از اعضای حزب اخوان المسلمین بودند و نیز برخی از رهبران سوری در حضور نمایندگان انگلیس و فرانسه ملاقات کردند. در این جلسه آنها، تصمیم‌گیری شد که عملیات‌هایی را در لیبی و سوریه ترتیب دهند. اما در سوریه اتفاقی رخ نداد و تنها در بنغازی قیام شد که همه اینها را امریکا و ناتو سازماندهی کرده بود. آنها از انگیزه مردم استفاده کردند و آنها را به خیابان‌ها کشاندند اما این یک حقه بزرگ بود. ولی حالا ما باید به وقایع با نگاهی مثبت نگاه کنیم. آیت‌الله خامنه‌ای درباره مفهوم



مهم ترین اثر کنترل بیداری اسلامی این است که برنارد لوئیس چند ماه بعد از شروع بیداری اسلامی می گوید: «اگر ما می خواهیم بمانیم باید موضوع سوریه به جنگ شیعه و سنی و درگیری میان خود مسلمانان تبدیل شود.» کاری که در عربستان و بحرین انجام شد

قدس شریف و همچنین در مراسم برائت از مشرکین اما همه اینها را که نگاه می کنیم می بینیم که حضرت امام مردم را تنها با انگیزه الهی و برای هدف مشخص به صحنه می آورد. بعد از آن حضرت امام این روش را به داخل مراسم برائت مشرکین بردند و در مراسم حج برپا کردند تا این روش را به کشورهای دیگر و به ملت های دیگر هم نشان دهند. البته اگر چه ما در حج سر کوب شدیم ولی ملت فلسطین این را یاد گرفتند و انتفاضه فلسطین هم نتیجه همین روش بوده است. آدرس این موضوع هم پیام حضرت امام به حجاج بیت الله الحرام بود که سال بعد از کشتار یعنی سال ۶۷ (در آن سال ما را به حج راه ندادند) ولی فلسطینی ها در اثر مراسم برائت، انتفاضه را راه انداختند. سال ۶۷ یک قسمت از پیام حضرت امام که از آخرین مکتوبات ایشان در رابطه با قضیه فلسطین است نشان می دهد که به چه طریقی انتفاضه که البته در آن زمان به این اسم شناخته نمی شد، از حرکت ملت ایران درس گرفته اند. پایداری و مقاومت حضرت امام در مقابل صهیونیست ها، احیای عزت مسلمانان در جهت تشکیلات متبلور شده حزب الله، آزادی بیروت در سال ۱۹۸۲، آزادی (جنوب) لبنان در سال ۲۰۰۰، آزادی غزه در سال ۲۰۰۵، مقاومت ۳۳ روزه که افتخار شکست اسرائیلی ها در سال ۲۰۰۶ و افتخار و عزت در جنگ ۲۲ روزه در سال ۲۰۰۸، اینها شد بیداری اسلامی، منتها بیداری اسلامی چند اشکال اساسی هم دارد.

دقیقا اینجاست که به دنبال آسیب شناسی بیداری اسلامی هستیم و می خواهیم شما بیداری اسلامی را آسیب شناسی کنید؟

همانطوری که گفتم

بیداری اسلامی چند مشکل اساسی دارد. یکی اینکه بیداری اسلامی رهبری شایسته نداشت و با اینکه مردم خودشان حرکت کردند اما رهبری شایسته نداشتند. در صورتی که در انقلاب ایران، همه چیز برای امام روشن



بود و آن نظریه ولایت فقیه بود. ولی مردم کشورهای اسلامی هیچ چیز برایشان روشن نبود. مردم کشورهای اسلامی تنها می دانستند که چه چیزی را نمی خواهند. مثلاً می دانستند که حسنی مبارک را نمی خواهند یا می دانستند که بن علی را نمی خواهند. ولی نظریه پردازهای آنها در اینکه چه چیزی را می خواهند خیلی ضعیف و نحیف بودند. پس می بینیم که در نظریه اشکال داشتند و جایگزینی هم نداشتند و نمی فهمیدند که باید چه کار کنند. این در حالی است که امام وقتی به ایران آمد قانون اساسی اش را هم نوشته بودند. دوم اینکه حضرت امام در اجرا از بدنه خود انقلاب، آن چیزی را که انقلاب نیاز داشت ساخت. مثلاً حضرت امام دادگاه های انقلاب را برای محاکمه ضدانقلاب ساختند و بعد از اینکه این دادگاه ها مسئولیتشان را به پایان بردند در قوه قضائیه ادغام شدند. ولی در مصر، حسنی مبارک را در دادگاه هایی که خود مبارک ساخته بود محاکمه کردند. دیگر اینکه حضرت امام برای دفاع از انقلاب کمیته های انقلاب را ساختند که بعد از پایان کارشان هم در نیروی انتظامی ادغام شدند. ولی در مصر اینگونه نشد و با همان ارتش و پلیسی که مبارک ساخته بود انقلاب را به پیش بردند.

پس با این اوصاف شما عمده این مشکلات را به خاطر بحث رهبری می دانید؟

بله اینها مشکلاتی بود که هم در رهبری و هم در نظریه پردازی و هم در اجرا در این انقلاب ها وجود داشت.

در واقع انقلاب ایران بحث رهبری، نظریه پردازی و ولایت فقیه را همزمان و یکجا دارد؟

بله، رهبری هم نظریه پرداز است و هم مجری. در اول انقلاب خود حضرت امام و تشکیلاتی را که حضرت امام پشتیبانی می کردند، انقلاب را هدایت می کردند، البته من نمی خواهم بگویم که شخص



نگاهی به نقاط قوت و ضعف بیداری اسلامی در گفت و گو با حسین شیخ الاسلام

حماس را به خاطر اشتباهاتش تنبیه نکردیم

گفت و گو: مسعود محمودیان
رضا پویا

حسین شیخ الاسلام نامش به سوریه، فلسطین و خاور میانه گره خورده است. سفیر سابق ایران در سوریه، قائم مقام وزیر خارجه و حالا هم مشاور بین الملل رئیس مجلس شورای اسلامی، مسئولیت هایی است که هر کسی آن را داشته باشد، برای خبرنگاران تبدیل به یک سوژه خوب برای گفت و گو می شود. با شیخ الاسلام از بیداری اسلامی شروع کرده ایم و به تحولات فلسطین و سوریه رسیدیم. او درباره حماس، دیدگاه های صریحی دارد و معتقد است که حماس نتوانست اصل مقاومت را در مقابل تعصبات طایفه ای تشخیص بدهد و بفهمد که قضیه سوریه، طراحی اسرائیلی - امریکایی و شاهان عرب است.

می خواهیم ابتدا یک آسیب شناسی از تحولات منطقه داشته باشیم و نگاهی هم به راه ها و بیراهه هایی که طی این مدت رفته شده، بفرمایید.

بحث بیداری اسلامی یک واقعیت بود و آمدن مردم به صحنه هم چیزی بود که مردم منطقه از انقلاب ایران درس گرفته بودند. در انقلاب ایران هم مردم به صحنه آمدند که با انگیزه الهی زیر نظر یک رهبری مشخص در مقابل نیروهای مسلح بود اما در واقع تفاوت انقلاب ایران با انقلاب های پیش از خودش این بود که انقلاب ایران به یک ارتش آزاد بیخ متکی نبود. مثل انقلاب روسیه که به ارتش کارگران و ارتش سرخ متکی بود و انقلاب چین که به ارتش کشاورزان متکی بود، ولی انقلاب ایران به ارتش متکی نبود. اگر چه بعضی ها به حضرت امام (ره) این پیشنهاد را داده بودند. روش امام این بود که

مردم را به صحنه بیاورد. پس می بینیم که این یک روش جدید بود؛ روشی جدید که نتیجه جدیدی را به همراه داشت. نتیجه اش هم این بود که دین و سیاست را از هم جدا نمی کرد، چیزی که در غرب وجود داشت. این هم در نظریه ولایت فقیه به آن پرداخته شده بود که در قانون اساسی ما متبلور شده است. قانون اساسی، دین و سیاست، دنیا و آخرت و ماده و معنا را یکپارچه کرد. البته برای حضرت امام مشکلاتی هم پیش آمد، مانند قضیه اشغال لانه جاسوسی یا در مقابله با توطئه استکبار یا در جنگ تحمیلی یا در راه حل حضرت امام برای



بیداری اسلامی، رهبری شایسته نداشت مردم کشورهای اسلامی هیچ چیز برایشان روشن نبود. تنهائی می دانستند که چه چیزی را نمی خواهند. مثلاً می دانستند که بن علی را نمی خواهند ولی نظریه پردازهای آنها در اینکه چه چیزی را می خواهند خیلی ضعیف و نحیف بودند



کیسینجر می‌گوید تا ۱۰ سال آینده اسرائیلی نخواهد بود. وقتی کیسینجر به این نتیجه برسد، یک حرف است و اینکه آن نتیجه را علنی کند یک حرف دیگر است. هزینه و فایده اسرائیل برای غرب نمی‌صرفد. اساساً دلیل وجودی اسرائیل در حال از بین رفتن است و اسرائیل دیگر نمی‌تواند اهدافی را که برای آن ایجاد شد محقق کند

حالی است که مردم بحرین حرفشان این است که هر بحرینی باید یک رأی داشته باشد. یعنی دقیقاً دموکراسی را می‌خواهند. هدف عربستانی‌ها از دخالت در سوریه این بود که جنگ را به جنگ علوی و سنی منحرف کنند و بگویند که جنگ سوریه دعوی شیعه و سنی است، همان حرفی را که برنارد لوئیس شرق شناس ۸۸ ساله و تئوری پرداز بزرگ اسرائیلی‌ها عنوان کرد.

به عقیده شما بیداری اسلامی شکل گرفته در خاور میانه تا چه اندازه می‌تواند بر سعودی‌ها اثر بگذارد؟ آیا احتمال فروپاشی حاکمیت این خاندان وجود دارد؟

بله، حکومت‌های فردی و سلطانی نمی‌توانند ادامه داشته باشند. هیچ توجیهی هم ندارد که یک خانواده تمام مقدرات یک ملت را در دست خود بگیرد.

من یک سؤال متفاوت هم دارم؛ بعد از اینکه تحولات به سمت سوریه رفت و تاکنون هم ادامه داشته، ما شاهد این هستیم که تغییراتی مخصوصاً در بحث بین حماس و ایران ایجاد شده، آیا گرایش حماس به سمت مصر کنونی و موضعی که نسبت به سوریه دارد، می‌تواند بحث مقاومت را خدشه‌دار کند؟

بله، این امکان وجود دارد. ببینید یکی از اشتباهات حماس این است که نباید در امور داخلی دیگران دخالت کند و باید مسئله‌اش تنها مسئله فلسطین باشد و اگر مسائل را با یکدیگر در هم بیندازد قضیه فلسطین که موضوع اول فلسطینیان است دور می‌شود. حالا ببینیم خطا از کجا بوده است. حماس در قضیه ملت بحرین هیچ دخالتی نکرد و متأسفانه سکوت کرد و در دامی که صهیونیست‌ها و برنارد لوئیس طراحی کرده بودند افتاد و با بعضی از دیگری که صحنه را کوته‌بینانه نگاه می‌کردند مواضع را نتوانستند در مقابل تعصبات طایفه‌ای تشخیص بدهند و نتوانستند بفهمند که قضیه سوریه طراحی اسرائیلی-امریکایی و شاهان عرب است. برای اینکه امکانات ملت سوریه، امکانات ضد اسرائیلی است و در حالی که ملت، ارتش و دولت سوریه برای مبارزه با اسرائیل تجهیز شده‌اند اما اکنون در درگیری‌های بین‌همدیگر در حال از بین رفتن هستند. این طراحی، طراحی اسرائیلی و امریکایی است.

شما پادشاه را در چه چیزی می‌دانید؟

ببینید حماس نتوانست این موارد را تشخیص بدهد و در دام افتاد و هم مواضع با همان کسانی شد که در جنگ ۲۰۰۸ در کنار اسرائیل و علیه ملت فلسطین ایستاده بودند. به نظر می‌رسد اشتباه حماس از همان اصل دیدگاهی است که حماس نمی‌تواند تشخیص دهد که چه چیزی در مسیر استکبار است. در واقع هیچ‌کس نیست که نداند معارضان سوریه از خارجیان پول و اسلحه می‌گیرند و سیاست‌های خارجیان را اجرامی کنند. در عوض حکومت سوریه، حکومت مستقلی است که در حال مقابله با دخالت‌های خارجی است. یعنی حکومت سوریه ملی است و معارضان سوریه نوکر خارجیان و وابسته هستند اما در بحرین درست برعکس این است، چنانکه حکومت وابسته به خارج نوکر خارجیان است، برای اینکه خارجیان را به داخل کشورش دعوت کرده و معارضان، ملی و ضد دخالت خارجیان هستند.

بر همین اساس که در سوریه حتی دیده می‌شود که معارضان از اسرائیل می‌خواهند تا به کشورشان حمله کند و از اسرائیل حمایت کرده‌اند؟

بله دقیقاً، حماس در قبال ملت بحرین که مستقل و ملی هستند موضع نگرفت و در کنار حکومت سوریه که مستقل و ملی است نیز موضع نگرفت و متأسفانه با سکوتش از جناحی که دشمن حماس است پشتیبانی کرد، یعنی از اروپا و امریکایی که حامی اسرائیل هستند پشتیبانی می‌کند.

با این حال ایران به عنوان یک شاخص هدایتگر با رابطه خوبی که با حماس دارد، حماس را به خاطر اشتباهش تنبیه نکرد. بنابراین ما باید این راهبری را داشته باشیم و ان‌شاءالله می‌توانیم این کار را بکنیم یعنی ما باید حماس را به راه راست بیاوریم.

پس نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که حماس وارد گفت‌وگوهای فلسطینی و اسرائیلی بشود؟

خیر؛ حماس نمی‌تواند وارد گفت‌وگوهای سیاسی بشود. نه حماس و نه اخوان، برای اینکه آنها ماهی‌نشان ضد اسرائیلی است. ■

دنیا دیگر قبول کرده که اسرائیل متجاوز است. حتی گوشه‌ای از جنایات و کشتار اسرائیلی‌ها بعد از حوادث جنگ سال ۲۰۰۸ نمایش داده شد. بعد از آن هم با اتفاقاتی که در مورد کشتی آزادی افتاد، دیگر همه قبول کردند که اسرائیلی‌ها متجاوز و فلسطینی‌ها مظلوم هستند. افکار عمومی دنیا هم دیگر این معادله را نمی‌پذیرد. اول به خاطر اینکه سلاح متعارف اسرائیل، دیگر تهدید تلقی نمی‌شود. ثانیاً اینکه دیگر دلیلی ندارد که برای اسرائیل بیش از این هزینه کنند در حالی که اسرائیل دیگر نمی‌تواند اهداف آنها را برآورده سازد.

به نظر شما این امکان وجود دارد که امریکا بیشتر از این از اسرائیل فاصله بگیرد و دیگر از آن حمایت نکند؟

این امکان در طولانی مدت وجود دارد، چون در گزاشی که کیسینجر تهیه کرده بود این موضوع عنوان شد.

دقیقاً به همین خاطر عرض می‌کنم تا مسئله را باز تر کنید.

بله، کیسینجر می‌گوید تا ۱۰ سال آینده اسرائیلی نخواهد بود. وقتی کیسینجر به این نتیجه برسد، یک حرف است و اینکه آن نتیجه را علنی کند یک حرف دیگر است. بنابراین احتمال آن سؤالی که شما مطرح کردید وجود دارد.

بنابراین باید منتظر این موضوع باشیم؟

بله، این امکان وجود دارد. برای اینکه دیگر هزینه و فایده اسرائیل برای غرب نمی‌صرفد.

پس در آینده بیش از این امنیت اسرائیل تهدید خواهد شد؟

بله، اساساً دلیل وجودی اسرائیل در حال از بین رفتن است و اسرائیل دیگر نمی‌تواند اهدافی را که برای آن ایجاد شد، محقق کند.

در بحث بیداری اسلامی ما می‌بینیم که تلاش امریکا و غرب این است تا بیداری اسلامی را کنترل و با آن مقابله کنند منظورم بحث سوریه است. نظر شما در این باره چیست؟

به نظر من مهم‌ترین اثر کنترل بیداری اسلامی، سوریه نیست. مهم‌ترین اثر کنترل بیداری اسلامی این است که برنارد لوئیس چند ماه بعد از شروع بیداری اسلامی در مصر، در یک سخنرانی در سرزمین‌های اشغالی می‌گوید: «اگر ما می‌خواهیم بمانیم باید موضوع سوریه به جنگ شیعه و سنی و درگیری ما بین خود مسلمانان تبدیل شود.» کاری که در عربستان و بحرین انجام شد، در حالی که مردم حقوق خودشان را در مقابل خاندان سلطنتی طلب می‌کردند. همه می‌دانند که حکومت‌های خانوادگی بدتر از حکومت‌های نژادپرستانه است. یعنی اینکه در این نوع حکومت‌ها اصالت تنها برای این خاندان است. این حالت حتی از حکومت‌های دیکتاتوری هم بدتر است. در حال حاضر هم برای اینکه مبارزات ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه را منحرف کنند می‌گویند از آنجایی که ما اهل سنت هستیم شیعیان با ما مخالفت می‌کنند. این در

حضرت امام، بلکه کل رهبری منظور است ولی متجلی در حضرت امام است. اما دیدگاه اهل سنت از نظر فلسفی، عقیدتی و مکتبی در طول زمان اینگونه بوده که حتی با حکام جور کار کرده و هر حاکمی را اولی الامر می‌دانست. به نظر می‌رسد این امر از همان قضیه اول ریشه می‌گیرد و حکومت خلفا را در مقابل حضرت علی (ع) قرار می‌دهند. یعنی این اشتباه را که آنها واقعیت را عدالت می‌دانستند، در صورتی که حق چیز دیگری بوده است. یعنی ایدئولوژی‌شان یک ضعف اساسی دارد. ایدئولوژی‌شان در مقابل ایدئولوژی امامت و به ویژه ایدئولوژی ولایت رسول، ولی و ائمه در غیاب امام عصر یک ضعف اساسی دارد. این موضوع در نظر حضرت امام هست و در شیعه هم وجود دارد. وقتی حضرت امام، اسلام ناب محمدی را بیان می‌کنند که منظورشان شیعه است و منظورشان درک خاصی از شیعه است که در آن ولایت فقیه وجود دارد که اسلام ناب و اسلام واقعی از نظر امام همین است.

پس ما باید ریشه اصلی آسیب و پیراهه رفتن بحث بیداری اسلامی را در بعضی از کشورها در رهبری و بحث ایدئولوژی و همچنین در مقام اجرا و عمل جست‌وجو کنیم؟

بله، اجرا خیلی مهم است. چون اگر این اشتباهات را نکرده بودند به این وضعیت که در حال حاضر گرفتار هستند دچار نمی‌شدند. ببینید اخوان المسلمین ادعای رهبری جهان اسلام را دارند ولی از همان اول دیدید که وجه وضعیتی را در مصر به وجود آوردند که تعداد آرایشان تنها ۵۲ درصد در مقابل ۴۸ درصد دیگران شد. یعنی ضدانقلابی همانند احمد شفیق که زمانی نخست‌وزیر حسنی مبارک بود، مدعی و شریک حکومت شد.

با این اوصاف که می‌فرمایید، پس نمی‌توان انتظار چندانی از این نوع بیداری داشت؟

ببینید ما به عنوان پرچمدار این حرکت مردمی که یک نمونه موفق ۲۴ ساله را به همراه دارد در مقابل همه فشارهای دنیا پایداری و مقاومت کردیم و روی آن تأثیر گذاشته‌ایم. اولین تأثیر سازنده و راهبردی آن همان موضوع پایان جدایی دین از سیاست بود. چون که معنویت در غرب مرده و در شرق زیر پای مار کسبیت‌ها له شده بود اما ما، دوباره معنویت را زنده کردیم. حالا این فلسفه در غرب دارای حیاتی شده که این امر به نوبه خود خیلی مهم است. دومین تأثیر نیز در اجرا و پرداختن به قضیه اسرائیل است که موضوع خیلی مهمی است.

کمی درباره اثرات این تحولات صحبت کنیم. به عقیده شما تحولات منطقه تا چه اندازه صورت‌بندی سیاسی خاور میانه را به هم ریخته است؟

واقعیت این است که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی جناح استکباری، حاکم بلامنافع بود، هیچ چیز در مقابلش وجود نداشت، منطقه کلا و تماماً تحت اختیار امریکایی‌ها از اسرائیل تا ایران از زمان شاه بود، هیچ نیرویی در مقابلشان وجود نداشت، به ویژه که صهیونیست‌ها تجارزات جدیدی را انجام می‌دادند و خاک مسلمانان را اشغال می‌کردند اما با پیروزی انقلاب اسلامی، مخصوصاً با روش حضرت امام که آوردن مردم به صحنه و با مقاومت همراه بود، معادله‌ها شروع به تغییر کردند. در حال حاضر این معادله به نفع مسلمانان است؛ یعنی اسرائیلی که قرار بود بزرگ و بزرگ‌تر شود و از نیل تا فرات را در بر بگیرد، حالا کوچک و کوچک‌تر شده که از لبنان و غزه عقب‌نشینی می‌کند. در حال حاضر نیز در اطراف خودش دیوار می‌کشد.

پس در این زمینه بحث تهدید شدن امنیت اسرائیل را هم می‌توانیم مطرح کنیم؟

بله دقیقاً، ببینید یک زمانی موشه دایان بعد از جنگ سال ۱۹۷۳ یک مصاحبه انجام داد و در آنجا گفته بود هیچ پایتخت عربی از تیررس ما دور نیست. این در حالی بود که دنیا اسرائیلی‌ها را مظلوم و فلسطینی‌ها را ظالم می‌دانست. حتی افکار عمومی، فلسطینی‌ها را تندرو و تروریست می‌دانستند اما امروز دیگر این طور نیست. امروز دیگر سلاح متعارف اسرائیلی‌ها تهدید نیست. زمانی که اسرائیل از حزب‌الله که تنها قسمتی از لبنان است شکست می‌خورد و زمانی که در جنگ ۲۰۱۲ بعد از هشت روز اسرائیل مجبور می‌شود در مقابل یک قسمت از مردم فلسطین که همان غزه است شرایط تحمیلی غزه را بپذیرد، اینها همه نشان می‌دهد که معادله‌ها عوض شده است. به اضافه اینکه



نگاهی به زمینه‌های گذشته و چشم انداز آتی بحران بدهی‌های اروپا

گردش به شرق روی پاشنه بحران یورو

عبارتند از: Financialization Commercialization، Greediness، و Securitization. ابعاد سه گانه مالیه سازی، دارایی سازی و آزمندی که شرح آنها به مجال دیگری نیاز دارد، ابعادی از ریشه‌های بحران را به نمایش می‌گذارد که به جانب تقاضای اقتصاد تعلق دارند. اما تجاری سازی واقعیتی مهم را در جانب عرضه اقتصاد بحران مالی نشان می‌دهد. این بعد از موضوع به نظر می‌رسد در باره شناس خود ترمیمی نظام سرمایه داری پس از مواجهه با بحران می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. با این حال دلایلی وجود دارد که بر خلاف راه حل‌های تاریخی موفق گذشته، این بار از جدی بودن مشکلات موجود بر سر راه بهبودی اقتصاد امریکا حکایت نمایند.

■ تفاوت بحران مالی در امریکا و اروپا

بی تردید بحران مالی در اروپا به رغم پیچیدگی‌های خاص خود نمودی اروپایی از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی است. بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ نیز به نوبه خود تا حد زیادی هم به لحاظ روش شناسی و هم به لحاظ مدل گسترش و ریشه‌های آن می‌تواند بحرانی امریکایی به حساب آید. در دوره رونق اقتصادی منتهی به بحران مالی جهانی، آزادسازی سخاوتمندانه بازارهای مالی و ادغام بازارهای مختلف کالایی و مالی در اقتصادهای پیوسته به فرایند جهانی شدن، انجام شد.

بنابراین اقتصادهای موجود در فضای جهانی شده ارتباطات سیستمی و تعریف شده‌ای را با یکدیگر به رهبری اقتصاد امریکا پیدا نمودند. در نتیجه این در هم تنیدگی‌های بازاری، روش‌های اتخاذ شده در اقتصاد امریکا و نوآوری‌های مالی آن به بازارهای مختلف مالی و کالایی جهان و از جمله به بازارهای اروپایی امتداد یافتند. به عبارت دیگر، همانگونه که اقتصاد امریکا به صورت کلاسیک به عنوان اقتصاد لکومتیو و پیش برنده اقتصاد جهانی شناخته می‌شد، معرفی کالاهای جدید مالی آن و در رأس آنها مشتقات مالی (Financial derivatives) به بقیه اقتصادهای جهانی گسترش یافتند. حال با بروز و ظهور بحران مالی در بخش اقتصاد مسکن امریکا در سال ۲۰۰۷ میلادی، این بحران از طریق روابط سیستمی شکل گرفته در دوره رونق اقتصادی پیشین، به سرعت به سایر مناطق جهان از جمله بازارهای مالی اروپا انتقال یافت. با این حال، به نظر می‌رسد ریشه‌های بحران در اروپا گسترده‌تر و حل و فصل آن به دلیل

■ معنا و مفهوم بحران مالی جهانی ۲۰۰۸

بحران مالی امریکا را از حیث ریشه‌ها و علل شکل گیری آن می‌توان بازخوردی از چهار روند شکل گرفته در دوره زمانی منتهی به سال ۲۰۰۸ میلادی دانست. این روندها عبارتند از: «مالیه سازی اقتصادی»، «تجاری سازی اقتصادی»، «دارایی سازی اقتصادی» و ظهور «آزمندی و حرص» در نخبگان بازار کسب و کار و به ویژه نخبگان بخش مالی. معادل‌های لاتین برای اصطلاحات یاد شده فوق به ترتیب

دکتر علی بی‌نیاز / مدیر گروه مطالعات اقتصادی بین‌المللی و انرژی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

بحران اقتصادی اروپا که به صورت بحران بدهی‌های حوزه جنوبی یورو پدیدار شد، مرزهای یونان، اسپانیا و ایتالیا را در نوردیده و امروز به بحرانی فراگیر بدل شده و از بحث در باره آینده کشورها به بحث در باره آینده یورو بدل شده است. در این مقاله پس از نگاهی گذرا به معنا و مفهوم بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی در امریکا، تفاوت بحران مالی امریکا با بحران بدهی‌ها در اتحادیه اروپایی را بیان می‌کنیم و سپس به بررسی این خواهیم پرداخت که چگونه بحران مالی در امریکا می‌تواند سلسله جنبان چرخش استراتژیک امریکا در سیاست خارجی آن از خاورمیانه به سوی آسیا و خاور دور باشد. همچنین بحث خواهیم نمود که چگونه بحران مالی اروپا می‌تواند در نتیجه تحولات اخیر خاورمیانه یا آنچه موج بیداری اسلامی نامیده می‌شود، سبب بازبینی نگاه اروپا به خاورمیانه و افزایش اهمیت راهبردی آن برای اروپا باشد. بالاخره، اگر بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی را نقطه عطفی در روند تحولاتی بدانیم که فرود قدرت اقتصادی امریکا و فراز قدرت چین را در جهان در پی خواهد داشت، چگونه یک تفسیر و خوانش مذهبی از بحران مالی جهانی می‌تواند با نیم نگاهی به تحریم اقتصادی ایران، در این باره آموزنده باشد.



بی تردید بحران مالی در اروپا به رغم پیچیدگی‌های خاص خود نمودی اروپایی از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی است. بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ نیز به نوبه خود تا حد زیادی هم به لحاظ روش شناسی و هم به لحاظ مدل گسترش و ریشه‌های آن می‌تواند بحرانی امریکایی به حساب آید



افزایش در هم تنیدگی‌های اقتصاد چین با اقتصاد آمریکا شرایطی را پدید آورده است که گویی مرزهای مجازی اقتصاد آمریکا تا حد مرزهای اقتصاد چین و از آن طریق تا حد مرزهای اقتصادهای شرق آسیا گسترش یافته است اینجاست که امریکایی‌ها به حیاتی بودن ارزش این در هم تنیدگی اقتصادی برای ادامه رشد و شکوفایی اقتصاد امریکایی برده‌اند

افزایش در هم تنیدگی‌های اقتصاد چین با اقتصاد آمریکا درست شرایطی را پدید آورده است که گویی مرزهای مجازی اقتصاد آمریکا تا حد مرزهای اقتصاد چین و از آن طریق تا حد مرزهای اقتصادهای شرق آسیا گسترش یافته است.

اینجاست که امریکایی‌ها به حیاتی بودن ارزش این در هم تنیدگی اقتصادی برای ادامه رشد و شکوفایی اقتصاد آمریکا پی برده‌اند و نه تنها از چرخش استراتژیک در سیاست خارجی خود به سوی آسیا و خاور دور یاد می‌کنند، بلکه اساساً سیاست خارجی آینده خود را تا حد زیادی جزو یک سیاست خارجی اقتصادی نمی‌بینند. این در حالی است که سایر ملل چرخش استراتژیک یاد شده را بیشتر مایلند با معنایی سیاسی یا امنیتی تفسیر نمایند. به عنوان مثال ژاپنی‌ها ماهیت این چرخش را مانند سایر دول شرق آسیا امنیتی یا امنیتی-سیاسی می‌دانند. چینی‌ها بر عکس ماهیت چرخش فوق را رقابتی می‌دانند. اما روشن است که توصیف‌های یاد شده در واقع بیشتر حاکی از تمایل این ملت‌ها به شیوه‌ای است که مایلند سیاست یاد شده را بر آن مینا تفسیر نمایند. به عبارت دیگر، ما در آینده با وضعی مواجه خواهیم بود که دولت‌های جهان کوشش خواهند نمود تا حرکت‌های قدرت مہتری در مقیاس جهانی همچون آمریکا را مدیریت نمایند و شیوه تفسیر و خوانش آنان از یک سیاست امریکایی می‌تواند بخشی از تلاش آنها برای مدیریت سیاست خارجی یاد شده باشد.

■ بحران مالی و چرخش استراتژیک

بحران مالی در اروپا که به دنبال رخداد بحران مالی جهانی، این قاره را بر حسب عامل بدهکاری و طلبکاری به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم نمود، به نظر می‌رسد محدودیت‌های سیاستی را پیش پای این قاره گذاشته است. در واقع اگر تا پیش از این، چرخ رونق یافته جهانی شدن می‌توانست با قدرت سخت آمریکا به پیش تاخته و اتحادیه اروپایی را بر خور داری از قدرت نرم امنیتی و کوبیدن بر طبل معیارهای اصطلاحاً جهانشمول حقوق بشری و مردمسالاری پشت سر آمریکا نگه دارد و از این گذشته، زمینه ریشه‌کن‌سازی رژیم‌های غیرهمراه با فرآیند جهانی شدن تحمیلی را فراهم آورد، اینک بحران مالی، این دو بازیگر درجه اول را با مشکلات مالی عدیده مواجه ساخته است.

بنابراین هر گونه غفلت اروپا از فهم و مدیریت تحولاتی که در خاورمیانه و شمال آفریقا پدید آمده می‌تواند به از دید شکاف فقیر و غنی بین شمال و جنوب اروپا دامن زند. اخیراً در یکی از اعتراضات خیابانی در پایتخت یونان شنیده شد که اعتراض کنندگان از پدید آوردن میدان تحریر جدیدی در آتن سخن می‌گفتند.

اروپا سال‌های سال در تعقیب سیاست‌های استعماری پیشین خود در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و نیز در راستای جبران نیروی کار مورد نیاز خود به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا متکی بوده است. این مهاجران با زمینه‌های مذهبی و سرزمینی متفاوت، بیش از آنکه در سیاست‌های اجتماعی کشورهای مهاجر پذیر حل و هضم شده باشند، پیوند عاطفی و اخلاقی و مدنی خود را با کشورهای مهاجر فرست حفظ نموده‌اند.

حال این بخش قابل توجه از جمعیت اروپایی چه خوانش و تفسیری از تحولات پدید آمده در پی بهار عربی یا بیداری اسلامی در کشورهای مادری خود دارند و چگونه این تفسیر و خوانش می‌تواند در نبرد درون قاره‌ای در اروپا یا نبرد درون طبقه‌ای در یک ناحیه جغرافیایی از اروپا به کار گرفته شود؟ این وضعیت بی‌تردید، به جای کوبیدن بر طبل ارزش‌های جهانشمول و لفاظی‌های پیشین، نیاز به یک تعامل سازنده و مؤثر بین اروپا یا کشورهای اتحادیه اروپایی و کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را مطرح می‌سازد. گرچه چگونگی این تعامل در حال حاضر چندان روشن نیست، اما تحقق این امر اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. همین موضوع تا حدی درباره آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی نیز می‌تواند صادق باشد. ■

منابع مالی توسط مقامات بانک مرکزی آمریکا به کسب و کارهایی اختصاص داده شدند که گفته می‌شود این مقامات در آنها دارای منفعت یا حتی شراکت شخصی بودند. بنابراین، گرچه دولت اوپاما به دنبال آن بود که با کاهش مالیات کسب و کارهای عمده، آنان را به تولید اقتصادی بیشتر وادارد، با این حال به نظر می‌رسد از این اصل کلیدی غفلت شد که در عصر تجاری‌سازی علم و صنعت، دغدغه اساسی سرمایه‌داران، تنها جست‌وجوی سود بیشتر و افزودن بر میزان دارایی خود است و نه آنچه هور از آن با عنوان پاسداشت جوهره اخلاقی مردم آمریکا یاد می‌نمود؛ جوهره‌ای که می‌توانست توسعه اشتغال و تولید بیشتر را در پی آورد.

سؤال این است که آیا این جوهره اخلاقی اکنون در زیر چرخ‌های سهمگین دستاوردهای تصویری انقلاب فناوری اطلاعات دهه ۱۹۹۰ میلادی خرد نشده و به ابتذال کشیده نشده است؟ آیا با گسترش ارتباطات جمعی ناشی از انقلاب فناوری اطلاعات و امکان گسترده سرک کشی جوامع مجازی به فضای خصوصی شهروندان غربی، قدرت اجماع‌سازی و تفکر سازنده از بدنه عمومی جامعه آمریکا و اروپا و طبقه متوسط آن اینک گرفته نشده است؟ بنابراین درست است که دولت اوپاما به راه‌حل‌های جانب‌عرضه اقتصاد روی آورده است ولی این سیاست با سیاست در پیش گرفته شده از سوی هور و روزولت موسوم به *down economics - trickle* در بر خود با بحران دهه ۱۹۳۰ میلادی به رغم تشابه ظاهری تفاوت دارد. تفاوتی که به ظرف زمانی تحقق سیاست‌ها مربوط می‌شود.

بنابراین در حالی که سیاست‌های سرمایه‌داری در پیش گرفته شده از سوی هور و روزولت می‌توانستند از ماهیت خود ترمیمی نظام سرمایه‌داری تا حد زیادی حکایت نمایند، سیاست در پیش گرفته شده از سوی اوپاما به احتمال زیاد از چنان عنایتی محروم خواهد بود. زیرا جامعه امروز آمریکا بر منوال یک عادت ربوی، مدت‌هاست که در دام فرآیند سوداگرانه تجاری‌سازی گام گذاشته و دیگر به جای سخن گفتن از جوهره و فابریک اخلاقی مورد نظر هور، از سودجویی افراطی به عنوان هنجار عمومی جامعه و اقتصاد آمریکا سخن می‌گوید.

اما به رغم این ناامیدی تئوریک، مشاهده دو روند عینی در دوره پس از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی از حصول موفقیت‌هایی در عمل حکایت دارند. نخست اینکه در این سال‌ها حجم پول در گردش در اقتصاد آمریکا و نیز بدهی‌های دولتی تا حد چند برابر افزایش یافتند و در عین حال تورم در اقتصاد آمریکا افزایش نیافت. سؤال این است که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گرچه به نظر می‌رسد تئوری اقتصادی از بیان علت این امر عاجز باشد، با این حال به نظر می‌رسد

پیچیدگی‌های «سیاست و فضای تصمیم‌گیری در اروپا» از نظر ساختاری و نیز نهادی، با مشکلات بیشتری نسبت به اقتصاد آمریکا مواجه است. توان تولید، تحقیق و توسعه و تخصیص منابع مالی در راستای گسترش و شکوفایی تحقیقات منتهی به تولید و اشغال سهمی از بازار جهانی، تا حد زیادی در دست شرکت‌های بین‌المللی تخصصی و انحصارات چندگانه تولیدی حاکم بر جهان قرار دارد. این امر طبیعتاً از آزادسازی‌های اقتصادی و توانمندسازی بخش خصوصی در پرتو جهانی شدن دهه‌های اخیر ناشی شده است.

به عبارت دیگر، شرکت‌های بزرگ بین‌المللی مسیر تحقیق و توسعه را بر اساس علائم دریافتی از بازار مشخص نموده و تجاری‌سازی نوآوری‌ها و ابداعات تولیدی را انجام می‌دهند و در این رابطه کشورهای منطقه یورو از تقارن ساختاری برخوردار نیستند. گروهی از کشورها، عمدتاً کشورهای بخش شمالی اتحادیه مانند آلمان، مهد تولد و خانه دفاتر مادر عملیات شرکت‌های بزرگ بین‌المللی هستند و بنابراین در سایه تولید صورت گرفته از سوی شرکت‌های بین‌المللی وابسته، قادرند شکوفایی تولیدی و صنعتی و اقتصادی خود را به شرط داشتن تقاضای کافی در جهان و منطقه، دوچندان نمایند.

اما گروه دوم از کشورهای اروپایی، یعنی کشورهای جنوب که از نخستین موج تجاری‌سازی تولیدی به کمک شرکت‌های بزرگ بین‌المللی عقب مانده و فقط می‌توانند میزبان دست دوم شرکت‌های یاد شده باشند، همچنان با مشکلات تولیدی در جانب عرضه اقتصاد دست به گریبان هستند. حال مشکل وقتی وخامت می‌یابد که در پرتو استاندارد پول واحد اروپایی، کشورهای شمال منابع مالی لازم جهت خرید محصولاتشان را در اختیار کشورهای جنوب قرار دهند و وجود دوره رونق اقتصادی، مانعی را نسبت به حیف و میل منابع مالی در یافتی پدید نیاورد تا اینکه بحران مالی از راه فرا رسد و در یک آن، کشورهای جنوب خود را بزرگترین بدهکاران کشورهای شمال قاره اروپا ببینند و به این ترتیب، بحران بدهی‌ها در اتحادیه اروپایی خود را مطرح نماید؛ بحرانی که پایه‌های تصمیم‌گیری را در سطح نهاد‌های اروپایی به لرزه در آورده و زنگ خطر فروپاشی اتحادیه اروپایی را ممکن است به صدا در آورد.

■ چرخش آمریکا به سوی شرق آسیا

به نظر می‌رسد دولت اول اوپاما سیاست اقتصادی خود را بر اساس تحریک اقتصاد در جانب عرضه آن تنظیم نمود. به این ترتیب، سیاست اقتصادی اوپاما در ماهیت برخورد با بحران مالی نمی‌تواند متفاوت از سیاست اقتصادی روزولت یا هور در برخورد با بحران مالی دهه ۱۹۳۰ میلادی ارزیابی شود. همه آنان در چارچوب نظام اقتصاد سرمایه‌داری دست به اقدامات مشابهی زدند و به این ایده پایبند بودند که نجات کسب و کارهای اقتصادی ملاً شرایطی را پدید خواهد آورد که با کاهش بیکاری، آثار مثبت ناشی از منفعت‌رسانی به کسب و کارها به مردم عادی سرایت خواهد نمود. در این راستا، دولت اوپاما یک بسته نجات مالی ۷۰۰ میلیارد دلاری پیشنهاد نمود که هزینه واقعی آن را ۸۳۹ میلیارد دلار ارزیابی می‌نماید.

حال ما با یک حالت معماگونه مواجه هستیم که به نظر می‌رسد تنها در پرتو توجه به چرخش استراتژیک سیاست خارجی آمریکا به سوی آسیای شرقی، قادر به حل آن باشیم. زیرا از نظر تئوریک ما با قرآنی رویه‌رو هستیم که می‌تواند از ناچیز بودن شانس خود ترمیمی اقتصاد آمریکا حکایت نماید. اما در عمل شاهد آن هستیم که اقتصاد آمریکا علائمی از بهبودی را از خود نشان داده است. علت چیست؟

از نظر تئوریک، کمک‌های اختصاص یافته از سوی اوپاما باید از مالیات‌هایی تأمین می‌شد که از جیب مردم آمریکا پرداخت می‌شوند ولی این وجوه صرف نجات نهادها و سازمان‌هایی شدند که خود در به وجود آوردن بحران مالی سهیم بودند.